



# یادمان سیاہکل و جنبش کارگری

باماتبار فدائی...

جنبش کارگری و...

سیاہکل، حماسہ یا عشق

لحظہ مناسب

کینہ  
پیکار

## با ما تبار فدایی، با ما غرور رهایی...

مرضیه معاضد زاده

### مروري کوتاه بر آنچه گذشت

در شرایطی که گروه های سیاسی به واسطه اعمال فشار نیرو های پلیسی از هر گونه حرکت سازنده باز داشته شده بودند و هرگونه فعالیت نیرو های اپوزیسیون با خشونت تمام متوقف می گردید و انبوه عظیم ترس و خفت بر توده ها و روشنفکران سنگینی باز دارند ای را به وجود آورده بود، گروه جنگل فعالیت خود را آغاز کرد. هدف گروه به طور خالص و ساده ایجاد برخورد های مسلحانه و ضربه زدن به دشمن به منظور در هم شکستن جو خفقان در محیط سیاسی ایران و نشان دادن تنها راه مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه به خلق میهن بود. گروه جنگل بر مبنای فعالیت سه تن از کادر های سابق تشکیل شد: بیژن جزنی، عباس سورکی و ضرار زاهدیان. این سه تن باز ماندگان گروهی بودند که در سال 45 با هدف جنبش قهر آمیز در ایران تشکیل شد. این گروه مخفی که بعد ها به نام گروه جزنی شهرت یافت مدت یک سال به زمینه سازی کار مسلحانه پرداخت. در

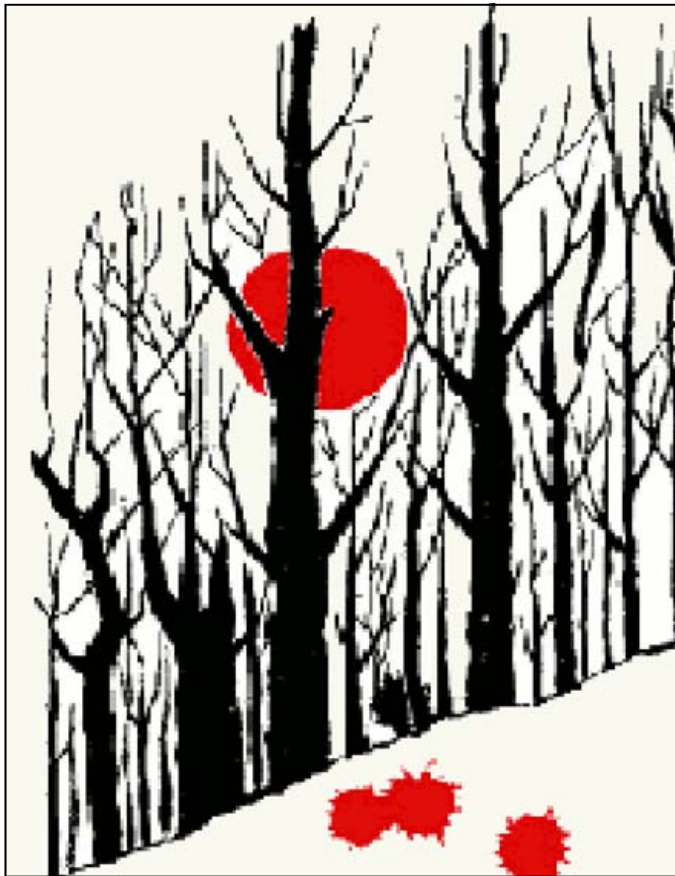
زمستان 46 گروه به خاطر نفوذ یک عنصر توده ای سابق که در خدمت پلیس سیاسی قرار گرفته بود و نقش نفوذ در گروه های اپوزیسیون چپ را داشت، مورد شناسایی قرار رفت و رهبران اصلی آن دستگیر شدند. عده ای از کادر ها فرصت طلبانه از مبارزه کناره گیری کردند و عده ای نیز بعد از هشت ماه زندگی مخفیانه به علت عدم امکان ادامه کار و نیز به علت بی تجربگی در امور نظامی قرار شد از مرز خارج شده و به انقلاب فلسطین بپیوندند و پس از کسب پاره ای تجربیات به ایران باز گردند. در جریان این برنامه نیز چند تن دیگر

برگزیده شد - و بعد از مواجه شدن با شرایط امیدوار کننده گروه مجدداً به فلسطین رفت تا به یاری نهضت فلسطین ملزومات جنگی را فراهم آورد. او در بهار 49 همراه رفیق صفاری و ملزومات

به ایران بازگشت. در شهریور 49 بانک ملی ایران شعبه وزراء به منظور حل مسایل مالی صادره شد. در اواسط شهریور 49 عملیات شناسایی شش ماهه توسط شش نفر از رفقای که آمادگی قبلی برای چنین عملیاتی را داشتند، آغاز گردید و به جنگل رفتند و رفقای دیگر در واحد های شهری و ارتباطی سازمان داده شدند. مقارن آغاز حرکت دسته جنگل به فرماندهی رفیق صفاری فراهانی، گروه با گروه رفیق مسعود احمد زاده ارتباط گرفت. گروه احمد زاده از مبارزان جوان کمونیست تشکیل شده بود

که در سال 46 جهت مطالعه متون مارکسیستی لنینیستی گرد هم آمده بودند و تا سال 47 به مطالعه اسناد انقلابی مشغول بودند. آنها هدف خود را ایجاد حزب کمونیست قرار داده و در زمینه عضوگیری و تربیت عناصر جدید فعالیت می کردند و دامنه ارتباطات خود را تا مشهد و تبریز گسترش دادند. در سال 48 به تصویب هیأت مؤسسين، سازماندهی گروه احمد زاده تغییر یافت و اعضا در تیم های سه نفره که از لحاظ ایمنی مزایایی داشت سازمان داده شدند. وظیفه تیمهای مثلث، مطالعه متون مارکسیستی، انتشار و

دستگیر شدند و تنها دو نفر از وفاداران ( علی اکبر صفایی فراهانی و محمد صفاری آشتیانی ) موفق به خروج از مرز شدند و 3 رفیق دیگر که افشا نشده بودند در ایران ماندند تا گروه جدیدی را سازمان



دهند. گروه جنگل در پاییز 47 با 8 کادر سازمان داده شد. و تعداد نفرات در فاصله پاییز 47 تا زمستان 48 به 23 نفر افزایش یافت و فعالیت های تدارکاتی از قبیل خرید سلاح، تهیه نقشه از مناطق شمالی ایران، اجرای برنامه شناسایی سیستماتیک نواحی کوهستانی و ایجاد بایگانی اطلاعاتی، تا تابستان 48 ادامه یافت. در این هنگام بود که رفیق صفایی به ایران بازگشت. - لازم به ذکر است که صفایی فراهانی در مدت حضور خود در فلسطین با نام مستعار ابو عباس ابتدا به فرماندهی 40 و سپس 150 نفر از چریک ها و در نهایت به فرماندهی منطقه شمالی جبهه آزادیبخش خلق فلسطین

ترجمه آثار مارکسیستی و کار روی کارگران و روشنفکران آگاه و تربیت مارکسیستی آنان به منظور زمینه سازی برای تشکیل حزب سراسری طبقه کارگر بود. در اواخر سال 48 این اقدامات با مشکلات جدی مواجه شد. سیستم پلیسی وقت و اثرات نامطلوب سابق، کارگران را از شرکت در مبارزه سیاسی و حتی مبارزات اقتصادی باز می داشت. در چنین شرایطی بود که گروه احمد زاده نیز بعد از مطالعات و بحث های بسیار اصل مبارزه مسلحانه را با مطالعه تجارب جنگ های برزیل و جنگ چریکی شهری مورد توجه قرار دادند و این مقارن بود با ارتباط دو گروه در شهریور 49. از شهریور تا دی ماه 49 ارتباط دو گروه به یک رشته مباحث تئوریک بر سر استراتژی و تاکتیک مبارزه مسلحانه گذشت. در دیماه 49 تز های گروه جنگل مورد پذیرش قرار گرفت. در ابتدای امر، اثر بخشی سیاسی وسیع و سراسری یک جنبش چریکی در کوه همزمان با عملیات شهری مورد نظر بود. قرار شد از گروه رفیق احمد زاده افرادی به کوه اعزام شوند اما گروه احمد زاده که هنوز بسیاری از کادر های آن علمی بوده و در گوشه و کنار کشور مشغول به کار یا خدمت وظیفه بودند عملاً قادر نبود در مدت کوتاهی نفرات را اعزام کند. در چنین شرایطی بود که فرماندهی جنگل مرتباً طولانی شدن شناسایی را به رفقای شهری تذکر می داد که اگر عملیات انجام نشود امکان کشف دسته جنگل قبل از بهره برداری از عدم هوشیاری دشمن و جود دارد و اعلام کرد که در نیمه دوم بهمن عملیات را آغاز خواهد کرد. لازم به تذکر است که دسته کوهستان با امکانات محدود درون گروهی به 9 نفر افزایش یافت که از این عده، یک نفر در جنگل مفقود شد و تلاش های شبانه روزی برای پیدا کردن او بی نتیجه ماند. در نیمه اول دی ماه نیز یکی از کادر های گروه جنگل به نام غفور حسن پور که افسر وظیفه بود و وظایف گروهی اش به دیگران داده شده بود به عللی غیر از

ارتباط با گروه جنگل دستگیر شد. بعد از 20 روز شکنجه که منجر به شهادت او شد اعترافات کرد. این اعترافات سر نخ دستگیری سایر افراد گروه جنگل شد. آنها که انتظار فاش شدن اسرار را نداشتند (چرا که تصور بر این بود که رفیق نامبرده در ارتباط با فعالیت های گروه دستگیر نشده و لذا موردی ندارد که مسایل درونی را مطرح سازد) در شهر غافلگیر شده و دستگیر شدند. نتایج مخرب در 13 بهمن به وجود آمد و حمله سراسری ساواک به گروه جنگل شروع شد. در فاصله 24 ساعت سه نفر در گیلان، 5 نفر در تهران و در روزهای بعد دو نفر دیگر در تهران دستگیر شدند. به طوری که از کادر های گروه جنگل فقط 5 نفر باقی ماندند. در پاییز 49 یکی از تیم های مثلث

**در پاییز 49 یکی از تیم های مثلث از گروه احمد زاده، بانک ونک را مصادره کرد و وجوه آن به نفع جنبش ضبط شد.**

از گروه احمد زاده، بانک ونک را مصادره کرد و وجوه آن به نفع جنبش ضبط شد. در جریان این مصادره یکی از اعضا به نام رفیق فرهودی تحت پیگرد قرار گرفت و بعد از چند ماه زندگی مخفی در تهران با چند نفر دیگر به گروه جنگل پیوست. به این ترتیب گروه جنگل که شبکه شهری اش از هم پاشیده شده بود با این رفقا تقویت شد و تعدادشان به 9 نفر رسید. ضمناً شاخه تیریز گروه احمد زاده نیز در 15 بهمن 49، تیمی به منظور مصادره مسلسل شهربانی تیریز تشکیل داد که این عملیات نیز با موفقیت انجام شد. در این زمان ضربه از شهر به کوه سرایت کرده و ایرج نیری نیز که در کوهپایه های سیاهکل معلم بود دستگیر شده بود و گروه جنگل (نه دسته شهری آن و نه دسته کوه) از این واقعه با خبر نبودند. در روز 19 بهمن که به عنوان روز عملیات انتخاب شده بود، قرار شد هادی بنده خدا لنگرودی

از کوه پایین آمده و ایرج نیری را فراری دهد غافل از آنکه ژاندارمری خانه او را در محاصره داشت. رفیق هادی بعد از درگیری مسلحانه به دست دشمن اسیر می شود. رفقای که در بالای کوه بودند با صدای تیر اندازی از واقعه مطلع می شوند و قرار می شود طبق نقشه قبلی حمله را شروع کنند و ضمناً موجبات رهایی رفیق هادی را نیز فراهم آورند. به این ترتیب اولین عملیات چریکی اعلام شده، در ایران آغاز شد. در شامگاه 19 بهمن، رفقا از مواضع خود خارج شده و بعد از تصاحب یک اتومبیل کوچک در جاده سیاهکل- لونک حمله را آغاز کردند. هدف، پاسگاه ژاندارمری و پست جنگلداری بود. در این حمله تمام موجودی پاسگاه تصاحب شد و چریک ها بدون دادن تلفات به ارتفاعات جنوبی عقب نشستند. ضمناً هادی بنده خدا نیز در پاسگاه نبود و به رشت منتقل شده بود. عملیات قبلی از جمله مصادره بانکها جهت گمراهی دشمن اعلام نشده بود و دشمن تا مدتها فکر می کرد این عملیات توسط باند های گانگستری انجام شده. به این ترتیب عملیات سیاهکل قبل از بسیج نیرو های دشمن انجام شد و ضربه نخستین زده شد، که خود پیروزی بزرگی برای جنبش جوان به شمار می رفت. پس از عملیات سیاهکل از 19 بهمن تا 8 اسفندسته جنگل مورد حمله متمرکز دشمن قرار گرفت. آنها در یک رشته نبرد های پانزده روزه با دشمن دلیرانه نبرد کردند و بیش از 60 افسر درجه دار و سرباز دشمن را از پای در آوردند و خود نیز به علت چند خطای تاکتیکی که در مبحث بعدی به آن خواهیم پرداخت متلاشی شدند. پس از این، بقایای گروه جنگل و کادر های شهری در تهران گرد هم آمدند و در اواخر اسفند دو تیم مستقل پنج نفره و سه نفره تشکیل دادند و ضمن حفظ ارتباط با گروه احمد زاده، ترور فرسیو (رییس دادرسی ارتش) را طرح ریزی کردند و در 18 فروردین ماه عملیات را با موفقیت به پایان رساندند. گروه احمد زاده نیز که در این شرایط

جنگل در کوه و شهر، 17 نفر دستگیر شدند که از این عده 13 نفر در تاریخ 27 اسفند 49، تیر باران شده و فقط پنج تن از آنها زنده و آزاد ماندند و راه پر افتخار رفقای خود را ادامه دادند. با این حال همانطور که حمید اشرف عنوان می کند: ” رفقا همیشه روحیه جانبازي و فداکاری خود را حفظ کردند و هر جا که کمبودی و نقصی وجود داشت و هر جا که بی تجربگی سد راهشان بود، از جان خود مایه گذاشتند و راه انقلاب را هموار ساختند. این پیشگامان ارزش های نوینی را خلق کردند و مکتبی از ارزش های انقلابی بر پا داشتند. آنها نمونه کاملی از صداقت انقلابی بودند. ” و خلق سر خورده و بد بین شده، نومید و تسلیم را که سنتهای انقلابی پیشین و سرکوبگری و وحشیانه رژیم عامل آن بود، بیدار کرده و به صحنه آوردند. ” آنها به خاطر اعتقاداتشان هر خطری را بی محابا تقبل کرده و به تنها چیزی که بها نمی دادند جانشان بود و همین بود که مفهوم فدایی در مورد آن ها نه به عنوان یک شعار بلکه به عنوان یک واقعیت مصداق پیدا می کرد. شاید هم پاکبازي تمام عیار رفقای ما یکی از اشکالات کار ما بود ” رفیق حمید اشرف تأکید می کند : البته باید توجه داشته باشیم که بسیاری از مسایلی که امروزه روشن و واضح به نظر می رسند ” معماهای حل شده ای ” هستند که آسان شده اند. و این مسایل در هنگام وقوع آن چنان واضح نبوده اند و باز هم تجربه لازم بود که اشکالات را نمایان سازد و هرگز بدون تجربه و عمل و ارتکاب اشتباهات، نمی توانستیم رشد کنیم.

### دستاوردهای مبارزه مسلحانه

همانگونه که رفیق بیژن جزنی عنوان می کند : عملیات مسلحانه و خون هایی که در آن سال ها ریخته شد، بی شک در تشدید و تکرار حرکات اعتراضی مردم تأثیر بسیاری گذاشت. اعدام 13 تن چریک و اعدام فرسیو به تلافی آن، همه یک معنی می دهد: از امروز نیرویی در این جامعه

سیاهکل اعزام شده بود و یک گردان ارتشی از پادگان منجیل نیز به سمت منطقه به حرکت در آمده بود. موقعیت طبیعی نیز مناسب نبود و به علت زمستان درختان جنگل برگ نداشت و امکان استفاده از هلی کوپتر را به دشمن می داد. تأخیر در شروع عملیات برای پیوستن



افراد جدید به گروه نیز همانطور که فرمانده جنگل مادام آن را گوشزد می کرد از دیگر عواملی بود که به عنوان خطای تاکتیکی، از سوی حمید اشرف عنوان شده است. از طرفی چهار نفر از افراد کوه توسط روستاییان ناآگاه دستگیر شدند که رفقا به خاطر اینکه مبدا یک روستایی آسیب ببیند مسلحانه اقدام نکردند. به این ترتیب بود که فداییان کوهستان به مدت 48 ساعت با قوای متمرکز دشمن پیکار کردند و آن گاه که مهماتشان به پایان رسید دو نفرشان با دست زدن به عمل فدایی با انفجار نارنجک خود چند تن از عوامل دشمن را نابود ساختند و دو تن دیگر که رمقی در تن نداشتند به اسارت دشمن درآمدند. یکی از افراد نیز توانست از محاصره جان سالم به در برد که چند روز بعد به طور نیمه جان در حوالی یک روستا یافته شد. به این ترتیب از دسته 9 نفری جنگل، 7 نفر به اسارت دشمن درآمدند و دو تن دیگر در جنگل به شهادت رسیدند. در مجموع از افراد 33 نفری

دارای یک تیم شهری سازمان یافته بود در همان روزها با حمله به کلانتری قلعهک، مسلسل نگهبان کلانتری را مصادره نمود. پس از این طرح ادغام کامل دو گروه مورد بررسی قرار گرفت و در اواخر فروردین 50 سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پا به عرصه وجود نهاد.

### بررسی و ارزیابی حماسه سیاهکل

همانگونه که رفیق حمید اشرف یاد آور می شود، گروه جنگل با توجه به اینکه در هر لحظه از عمل نابود می شود کار خود را آغاز کرد. گروه تمام تلاش خود را برای مخفی ماندن فعالیت ها کرده بود و پنج ماه در کوهستان ها و جنگل ها بدون آنکه کوچکترین رد پایی از خود باقی بگذارد به شناسایی پرداخت. افراد دسته کوهستان در هفته های آخر برنامه شناسایی خود در مباحثاتی به این نتیجه رسیده بودند که عملیات باید طوری تنظیم شود که در منطقه تحت عمل تأثیر بگذارد. به این ترتیب تئوری ” تأثیرات منطقه ای عملیات ”، جای تئوری ” تأثیرات سراسری عملیات ” را گرفت. تأثیر این تغییر استراتژیک بر حرکات تاکتیکی این بود که افراد کوه بعد از اولین ضربه دیگر نباید به سرعت منطقه عملیات را ترک می کردند بلکه میبایست در منطقه می ماندند و طبق برنامه به شناسایی دقیق تاکتیکی می پرداختند تا بتوانند ضربات بعدی را در همان منطقه وارد سازند تا تداوم ضربات بر منطقه تأثیر گذارده و خلق منطقه را به مبارزه بکشاند و به این ترتیب اصل حرکت مداوم فراموش شد. از طرفی دشمن نیروی عظیمی را برای نابودی یک دسته کوچک هشت نفری گسیل داشت. هنگ ژاندارمری گیلان با تمام نیرو های پلیس و ارتش در منطقه بسیج شده و با استفاده از ده ها هلیکوپتر به جستجو می پرداختند. سپهبد اویسی فرمانده ژاندارمری کل شخصاً در سیاهکل ستاد عملیات تشکیل داده و عملیات را رهبری می کرد. غلامرضا برادر شاه نیز برای بازرسی به

متولد شده که با همه جوانی و کم تجربگی اش قادر است نقطه عطفی در سیر تکاملی جنبش رهایی بخش باقی بگذارد. در فاصله سال های 42 تا 49 توده ها به حالت سکون و رکود فرو رفته بودند، زحمتکشان هیچ گونه حرکت اعتراضی نداشتند، روشنفکران تنها در چند مورد از خود حرکتی نشان دادند که مهم ترین آن در جریان فوت تختی و ماجرای اتوبوس رانی بود که دانشجویان، نیروی عمده این اعتراض ها بودند و تازه این اعتراضات دانشجویی نیز اغلب در ارتباط با جریان پنهانی مبارزه مسلحانه بود. اما در سه سالی که از جنبش گذشت، دانشجویان علیرغم دیکتاتوری خشن، نمایش های اعتراضی به راه می انداختند و در هر سال، چندبار دانشکده ها و مدارس به علل سیاسی تعطیل می شدند. کارگران علیرغم شرایط اختناق و افزایش بی حد خشونت رژیم، بیش از سال های قبل دست به اعتصاب های اقتصادی میزدند: اعتصابات کارگران جهان چیت ری، کارگران شرکت واحد، دخانیات، گروه صنعتی بهشهر در تهران با شش هزار کارگر، کارگران کارخانه ارج، اعتصاب یک ماه و نیمه چهار هزار کارگر کارخانجات کفش ملی در تهران، رشت و بندر پهلوی و ... اعتصابات پر شور و یکپارچه دانشجویان سراسر کشور از جمله اعتصابات خونین تهران، تبریز، اهواز، اصفهان در زمستان 51 که در همه حال دانشجویان بر خلاف گذشته حالت تهاجمی داشتند و شعار هایشان نه صنفی که سیاسی بود، اقدامات و ابتکارات دانش آموزان سراسر کشور از جمله: لاهیجان، سراب، دزفول، ساری، کرمانشاه و ... که در زمینه ساختن مواد منفجره ساده و اقدام به انفجار مجسمه های شاه و نیز چاپ و پخش اعلامیه های سیاسی که با ماشین های مصادره شده از مدارس و ادارات توسط خود دانش آموزان انجام می شد، آشکارا نمایانگر تأثیراتی است که عملیات مسلحانه در میان توده ها و عناصر آگاه خلق بر جای نهاده است. این ها آن

تأثیراتی است که به آمار در می آید اما مهم تر از اینها تغییراتی است که در مناسبات توده ها با جنبش روی داده است. آن چه از مبارزات دوره های قبل در ذهن مردم مانده بود شکست، تسلیم طلبی بود. توده ها نه تنها همواره در پشت رهبری خود شکست خورده بودند بلکه بارها شاهد تسلیم طلبی و سازش رهبران و از میدان گریختن آنها بودند. این پدیده در میان مردم بی اعتمادی و بی اعتقادی به عناصر پیشرو و نیروی خود را به وجود آورده بود اما جنبش مسلحانه با آن رشادت ها و پاکبازی ها به این بی اعتقادی مطلق ضربات خرد کننده ای وارد آورد. مردم اینک پس از مبارزات خونین اعتقاد دارند که چریک ها اگر کم تجربه اند، اگر با دشمن بسیار نیرومند سر و کار دارند اما عزمی راسخ دارند و در برابر دشمن سازش ناپذیرند. مردم با چریک ها ابراز همدردی می کردند اگر چه هنوز به حمایت مادی خود از آنها نپرداخته بودند اما طی آن سال ها گوش به زنگ حیات و ممات آنها بودند. مردم با انتقال اخبار و پخش صداها شایعه به سود چریک ها، رژیم را به ستوه آوردند. به دنبال حمله به سیاهکل و اعدام 13 چریک، جنگل ها مملو از چریک ها شد. بعد از اعدام فرسیو و تعیین جایزه برای 9 چریک فراری، مردم با ساختن لطیفه ها رژیم را به سخره گرفتند. پویان پس از شهادت بارها زنده شد، صفاری در جنگ و گریز

های خود قدرتی مافوق انسانی یافت و در هنگام شهادت ساعت ها یک تنه با دشمن جنگید. مهنوش با مسلسل از بامی به بام دیگر می جست و عوامل دشمن را

از پای در می آورد. زیبرم افسانه های محلی را در جوانمردی و انسان دوستی بار دیگر زنده کرد. رژیم هر بار وعده نابودی این نیرو ها را می داد ولی هر بار که می گذشت ناگزیر به شکست خود اعتراف می کرد. جنبشی که در دوره های قبل تنها یک جریان اقلیت به شمار می

رفت، در این مدت تبدیل به مهم ترین جریان در بین نیرو های فعال شد. آن روز مردم و افکار عمومی جهان جنبش مسلحانه را به خوبی می شناختند و از چریک ها به عنوان "مهم ترین دشمنان و اپوزیسیون رژیم" نام می بردند.

این تنها بخش کوچکی از تأثیرات و دستاورد های جنبش مسلحانه در ایران بود. ما را مجال آن نیست که دستاورد های جنبش را در عرصه های دیگر از جمله نیرو های اپوزیسیون، خود رزمندگان و بر رژیم شاهنشاهی و افشای ماهیت فرصت طلبان و ... در این چکیده بررسی کنیم.

## تئوری، خاکستری است دوست من، اما سبز است درخت جاودان زندگی!

در فاصله سال های 39 تا 42 دیکتاتوری به میزان قابل توجهی عقب نشست ولی شکست استراتژیک جریان های سنتی ( حزب توده و جبهه ملی ) خلأیی را به وجود آورده بود که به مردم اجازه نداد از این امکانات نتایج پایدار بگیرند. در سال های 42 که دیکتاتوری دست به تهاجم گسترده زد و مردم را که هنوز نفس نکشیده بودند وحشیانه سرکوب کرد، نیرو های جدید در برابر چه باید کرد مبارزه قرار گرفتند. مبارزات سیاسی و اقتصادی تحت کنترل رژیم در آمده بود و خلق هیچ

امیدی به مبارزه سیاسی نداشت، روشنفکران انقلابی فاقد هرگونه رابطه مستقیم و پایدار باتوده خویش بودند. موسسات نظامی و

**در کارخانه های کوچک و بزرگ شعبه ای از سازمان امنیت به کار مدام مشغول بود.**

غیر نظامی رفت و آمد شهری ها به دهات را کنترل می کردند و در کارخانه های کوچک و بزرگ شعبه ای از سازمان امنیت به کار مدام مشغول بود. در این شرایط بود که جریان های متعددی مارکسیست و غیر مارکسیست به سوی مبارزه مسلحانه گرایش پیدا کردند. عوامل

هماهنگ گردند. آن‌ها جنبش را متهم به ماجرا جویی می‌کردند و از شکست‌های تاکتیکی جنبش برای اثبات خود بهره می‌جستند. در چنین شرایطی بود که جنبش مانعی نمی‌دید که در حالی که با مسلسل و نارنجک به دشمن خلق پورش می‌برد با برداشتی خلاق از مارکسیسم-لنینیسم به فرصت‌طلبان بتازد و این مبارزه تا امروز نیز ادامه دارد. آنها گمان می‌برند که جنبش نقش توده‌ها را نادیده گرفته است در حالی که دو هدف مبارزه مسلحانه، تثبیت مشی انقلابی و بسیج توده‌ها "بود. یاد آور می‌شویم که بسیج توده‌ها به معنی به حرکت در آوردن آنها علیه رژیم است. حرکات اعتراضی و مطالبات مردم در آغاز از شکل قهر آمیز مبارزه فاصله دارد. آنچه در روزها و سال‌های قبل از قیام 57 اتفاق افتاد به خوبی نمایانگر موفقیت جنبش در بسیج توده‌ها بود. آن‌ها خود نیز بارها در آثار خود عنوان کرده‌اند که:

اعمال قهر انقلابی در مشی ما سرشت تبلیغی دارد و نسبت به نبرد توده‌ای یک مرحله مقدماتی محسوب می‌شود. با این ضربات باید خلق را بیدار کرد و به اعتراض کشانید و در میان صفوف دشمن تفرقه انداخت. مبارزه نمی‌توانست تا ایجاد حزب طبقه کارگر معلق بماند، بر عکس حزب طبقه کارگر تنها در یک پروسه انقلابی به وجود خواهد آمد. بنابراین این اگر در گذشته حزب توده به خود اجازه می‌داد به بهانه کمبود شرایط عینی دست روی دست بگذارد این بار پیشاهنگ خود می‌خواست در تکوین شرایط عینی شرکت کند و آن را به پیش‌راند و حزب سراسری طبقه کارگر را ایجاد کند. تجارب گذشته نشان می‌داد که در

شرایط دیکتاتوری اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه دچار آن چنان محدودیت‌هایی است که هرگز تبدیل به یک جنبش توده‌ای نمی‌شود و مبارزه با رژیم نیاز به

پیوسته و انقلاب تحقق خواهد یافت. مشی مسلحانه هر گونه بر خورد مکانیکی با شرایط انقلاب را که منجر به تسلیم طلبی در برابر دشمن شده و نیروهای مبارز را به انتظار کشیدن غیر فعال دچار می‌سازد، مردود می‌شناسد.

در این قسمت به نکات مهمی می‌پردازیم که اگر چه در مباحث تئوریک و در پراتیک جنبش مغفول نمانده اما هنوز نقل برخی محافل متلون و ناآگاه است البته این مسایل در آن سال‌ها نیز از سوی فرصت‌طلبان و خارج‌نشین‌ها علیه جنبش مسلحانه عنوان می‌شد که با بی‌عملگی و سر درگمی خود به جای یاری رساندن به جنبش، با رژیم در سرکوبی آن همکاری کردند. اپورتونیست‌هایی که مدت‌ها به امید عنایات شاه، وظیفه مقابله با هر حرکت انقلابی در ایران را متقبل شدند و کوشیدند با کمک الفاظ و شعارهایی از بر



شده و در زیر پوشش "بررسی تئوریک" از جنبه دیگری و به ویژه از طریق تحریف تئوریک پدیده‌ها با جنایات استبداد سلطنتی در سرکوب این جنبش نوین

متعددی در گرایش به مبارزه مسلحانه نقش ایفا می‌کردند از جمله شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، موقعیت روحی توده‌ها، سنت‌ها و اشکال مبارزاتی، موقعیت سیاسی جهانی و منطقه‌ای که بررسی تمامی این موارد در کتاب نبرد با دیکتاتوری اثر بیژن جزنی موجود است (انتشارات چمن صص 60-69). فقط در موقعیت جهانی این نکته شایان ذکر است که در سال 1958، 26000 جنگ چریکی در جهان در حال انجام بود که در سال 1962، به 47000 مورد رسید. گفتیم که در کشور ما نیز جریان‌های بسیاری به مبارزه مسلحانه گرایش پیدا کردند ما سياهکل را از آن رو حماسه و یارستاخیز می‌نامیم چرا که نخستین گام در چنین جهتی بود و پاسخی عملی در برابر خلایق نظری و دست‌پاچگی و سر درگمی جریان‌های سیاسی بود. در چنین شرایطی

است که متن‌های مدافع مبارزه مسلحانه جان می‌گیرد و از جانب نیروهای جلب شده به سوی جنبش بلعیده می‌شود و گرنه در یک شرایط عادی و خالی از هر گونه پراتیک مبارزه مسلحانه این متن‌ها قادر نبود شور و شوقی در بین نیروهای فعال برانگیزد. از این جاست که از دیرباز اصل تبلیغ مشی مسلحانه عمدتاً از راه پراتیک و نه صرفاً تئوری مورد توجه جریان‌های معتقد به مبارزه بوده است. رستاخیز سياهکل اساساً ماهیت آگاه‌سازنده داشت. جنبش در مرحله تدارکاتی و مقدماتی خود بود. نیروهای مبارز می‌کوشیدند به عوامل ضروری انقلاب برسند. از آنجا که مبارزه ضرورت تدارکاتی داشت لازم نبود شرایط لازم برای انقلاب

فراهم باشد تا پیشاهنگ حق داشته باشد دست به اعمال قهر بزند. جنبش در حرکت خود به شرایط لازم خواهد رسید و در مرحله معینی توده‌ها به مبارزه مسلحانه

اعمال قهر دارد. همانگونه که در متن هم بارها عنوان کردیم، مبارزه مسلحانه گامی در جهت تشکیل حزب سراسری طبقه کارگر بود. این نکته در آثار تمامی رفقا به خوبی مورد بررسی قرار گرفته بنابر این اتهام نفي حزب از سوي چريکها کاملاً بي پایه و اساس است.

همانگونه که پويان نيز به خوبي در اثر خود (ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوري بقا، که راهنماي عمل چريکهاي فلسطيني نيز بوده است) عنوان کرده، بسياري گمان مي برند که: مطالعه + سازمان (بدون هيچ تلاش انقلابي براي رشد آن) + لحظه مناسب = حزب طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر + شرايط مطلوب = انقلاب. در حالي که لحظه مناسب و شرايط مطلوب واقعيت نخواهند يافت مگر آن که عناصر انقلابي در هر لحظه از مبارزه خويش به ضرورت هاي تاريخي پاسخ دهند. لحظه مناسب و شرايط مطلوب، مفاهيمي متافيزيکي هستند که هيچ چيزي را توضيح نمي دهند، به کار گرفته شده اند تا صرفاً بر روي ضعف هاي آشکار آن موقتاً پرده بکشند. تئوري اي که از واقعيت عيني اخذ نشده باشد طبعاً نمي تواند با واقعيت عيني رابطه برقرار کند.

در مورد کار صنفی - سياسي و نظامي نيز در آثار تمام رفقا عنوان شده که مبارزه مسلحانه به معني مطلق گرفتن تاکتيک هاي نظامي نيست و مشي جنبش انقلابي، تلفيقي است از اشکال نظامي و سياسي و اقتصادي که شکل نظامي نقش اساسي و محوري را بازي مي کند و صرفاً ماهيت تبليغي دارد. تاکتيک هاي سياسي و اقتصادي و مسالمت آميز نقش مهمي در فعال کردن توده ها و پيوند با پيشاهنگ دارد. همانطور که رفيق مؤمني اشاره کرده است: ” کار سياسي با توده ها به دو شکل است: يکي کار منفرد با يک يک آنها و جلبشان به سازمان هاي انقلابي، و ديگري، کار سياسي در سطح وسيع و سراسري. نوع اول را ما نه تنها انجام مي

دهيم بلکه بنا بر شواهد عيني بهتر از هر کسي انجام مي دهيم. در مورد نوع دوم، صرف نظر از کارهايي مانند اعلاميه پخش کردن و غيره که باز هم ما آن را بيشتر از هر کسي انجام مي دهيم، فقط در رابطه با شکلي از مبارزه امکان پذير است، يعني بايد در مبارزات توده ها شرکت کرد و آن را رشد داد. اين کار هم در شرايط کنوني عليرغم حرف آن هايي که دور از ماجرا نشسته و شعار مي دهند، مشکل نيست بلکه غير ممکن است چرا که دشمن اشکال مبارزه توده ها را شديداً کنترل مي کند. ما مي پرسيم: شما در آن روز ها چه کرديد؟؟؟

برخي نيز عنوان مي کنند که انقلاب کار توده هاست و با برچسب مشتري روشنفکر،

**بسياري از رفقای روشنفکر ما از خانواده هاي کارگران و پيشه وران و حتا دهقانان هستند و يا به هر طريق با اين خانواده ها در ارتباط هستند و چنانچه اين رفقا مي پندارند روشنفکران اشراف زاده جدا از توده ها نيستند.**

رفقا را از توده جدا مي کنند. ” اينکه توده مردم يگانه اميد انقلاب هستند و مبارز عليه پليس فقط از عهده يک سازمان انقلابي که اين توده را در عمل و نه در گفتار رهبري مي کند، امريست کاملاً بديهي و جزء الفبا، و انسان حتا شرمش مي آيد که به اثبات اين مطلب بديهي بپردازد. ” ”لنين”

در اينجا نيز رفيق مؤمني نکته بسيار مهمي را عنوان مي کند که درخور توجه بسيار است: بسياري از رفقای روشنفکر ما از خانواده هاي کارگران و پيشه وران و حتا دهقانان هستند و يا به هر طريق با اين خانواده ها در ارتباط هستند و چنانچه اين رفقا مي پندارند روشنفکران اشراف زاده جدا از توده ها نيستند. بسياري از آنها سالها در ميان توده ها کار و زندگي کرده

اند. در اينجا ما راجع به کارگر چريک فدائيي که در سازمان کم نيستند اصلاً حرفي نمي زنيم و فقط درباره روشنفکر چريک حرف مي زنيم. بد نيست از اين روشنفکران تني چند را نام ببريم تا تفاوت کيفي دو نوع روشنفکر مشخص شود: بهروز دهقاني: فرزند يک کارگر که 14 سال معلم روستاها بوده، مرضيه احمدي اسکويي: فرزند يک خانواده نسبتاً فقير که 7 سال در شهري کوچک معلم بوده، مناف فلکي: 12 سال کارگر قالي باف بوده، جواد سلاحي که شغلهايي همانند آهنگري و رانندگي تاکسي بار را داشته، احمد زبيرم که سالها در بندر پهلوي ماهيگير بوده و نمونه هاي بسيار ديگر که برخي از ميان توده برخاسته اند و برخي سالها با توده زيسته اند و اغلب به منظور

مشخص کارگري کرده اند و اين به طور مشخص در برنامه سازمان بود، رفقای ديگر نيز با رفقای کارگر به طور شبانه روزهي زندگي مي کنند، علاوه بر آن در محيط هايي که ما زندگي و کار مي کنيم، داشتن هر گونه رفتار و حرکت روشنفکري از نظر امنيتي براي ما خطرناک

است. هم فلان استاد دانشگاه هاروارد روشنفکر است، هم صمد بهرنگي. آيا ميتوان عبارت کليشه اي روشنفکر را در ارتباط با هر دو به کار برد؟ خيلي جالب است که اين اتهامات از جانب کساني ايراد مي شود که خود در پشت ميز شان در رم و پاریس و لندن نشسته و پيپ دود مي کنند. معلوم نيست اين رفقای دلسوز ما، کار با توده ها را از کجا آموخته اند؟!

و آخرين مورد که اين روز ها نيز باب شده است در مورد تئوري و کار تئوريک است:

بايد دوباره ياد آوري کرد که کار تئوريک به طور مشخص در برنامه سازمان وجود داشت و تمامی آثار مارکس و لنين در اولويت آثار تئوريک بود. رفقا نه تنها اين آثار را به خوبي مطالعه مي کردند بلکه در

صدد ترجمه و نشر این آثار نیز بر می آمدند و به قول رفیق تقی شهرام بر آن شرح و حاشیه نیز می نوشتند و آنها را به خوبی بومی می کردند آن هم در آن شرایط که کسی را مجال نفس کشیدن نبود. اهمیت این موضوع برای کسانی که فقط یک مرور کوتاه بر آثار رفقای سازمان کرده اند واضح و مبرهن است اما جالب تر اینجاست که دقیقاً این حرف را کسانی می زنند که حتا از خواندن این کتابها دوری جسته اند. ما را کاری با نشریات و مجلات جناح های مختلف حکومتی و سرسپرده که خود بخشی از حاکمیت بوده و از سوی آن به اپوزیسیون بودن مکلف شده اند و البته در عین حال می خواهند خود را به عنوان آلترناتیو معرفی کنند نیست. روی سخن با کسانی است که تحت تأثیر این اراجیف قرار می گیرند. روی سخن و انتقاد رفقای سازمان، دقیقاً به کسانی بود که خود را با تئوری و به بهانه تئوری محبوس کرده و قدیمی بر نمی داشتند درست همانند انتقادی که مائو به مشتکی کتابخوان بی عمل می کرد. سخن را با نوشته ای از خود رفقا به پایان می بریم: ” چیزی که تعیین کننده است، صداقت در آموزش و برخورد با مسایل و شرکت در عمل است. آری در شرایط کنونی، ما درس هایمان را به خوبی بلدیم. می دانیم که باید به نشر افکار کمونیستی پرداخت، می دانیم که باید جنبش کمونیستی با جنبش خود به خودی توده ها تلفیق شود و می دانیم که باید حزب طبقه کارگر را از اتحاد سازمان های مارکسیستی – لنینیستی مرتبط با توده ها تشکیل داد. حال باید عمل کرد و مشکلات عملی کار را دریافت. حال به کسی نیاز داریم که عمل کند. از اطاقتان باید بیرون بیایید، حال اگر می خواهید کتابتان را هم همراهتان بیاورید نه تنها مانعی ندارد بلکه لازم است و ما هم چیزی خلاف این را نمی گوئیم. در آن دوره خط مشی حزب توده و جبهه ملی و خرده خط مشی های شناخته شده دیگری وجود داشت و ”شعار عمل“ به معنی دعوت به ”اطاعت کورکورانه“ از این خط مشی ها بود این

دوران سپری شده و ما اکنون در دوران دیگری هستیم. ما نمی گوئیم عمل مسلحانه کنید، به هر عملی که معتقدید دست بزنید، بیایید و تجربه کنید تا مسئله از نظر تئوریک هم حل شود، آخر، تئوری بدون عمل که تکامل نمی یابد. قبل از عمل باید مشکلاتی را در زمینه تئوریک حل کرد، این مشکلات را به طور جدی حل کنید، ما حتا این را هم به عنوان عمل از شما قبول داریم. ”



به قول لنین: ” ما باید به خاطر داشته باشیم که یک حزب انقلابی تنها در صورتی شایستگی عنوان خود را خواهد داشت که جنبش انقلابی را در عرصه عمل رهبری کند. ما باید به خاطر داشته باشیم که هر جنبش خلقی، می تواند اشکال بی نهایت متنوعی به خود بگیرد. بدین معنی که پیوسته اشکال نو پدید می آورد و اشکال کهنه را دور می ریزد و یا اشکال نو و کهنه را به گونه ای تازه در هم می آمیزد و وظیفه هر انقلابی این است در این جریان شرکت فعال داشته باشد... ما کار طولانی و دشوار را برای آنچه آینده دارد، بر تکرار آسان آنچه در گذشته محکوم شده است، ترجیح می دهیم.

مارکسیسم بدون قید و شرط معتقد به یک برخورد تاریخی به اشکال مبارزه است. بدون در نظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی، هر گونه بحثی در این باره به معنای عدم درک الفبایی ماتریالیسم دیالکتیک است. هر گونه کوششی در رد یا

تأیید شکلی از مبارزه، بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص، به مثابه رها کردن چارچوب مارکسیسم است.

زمانی که ما نتوانیم درک کنیم کدام شرایط تاریخی جنگ پارتیزانی را به وجود آورده، قادر هم نخواهیم بود جوانب منفی آن را تصحیح نماییم. شکوه های ما در مقابل مبارزات چریکی در واقع شکوه هایی است که از ضعف حزب ما در رابطه با قیام ناشی می شود. ”

تو می باید خاموشی گزینی به جز دروغت اگر پیامی نمی تواند بود

اما اگر مجال آن هست که به آزادی ناله ئی کنی

فریادی در افکن و جانت را به تمامی

پشتوانه پرتاب آن کن

”احمد شاملو“

هرست منابع و مآخذ:

جزئی، بیژن، نبرد با دیکتاتوری...، انتشارات چمن

صفایی فراهانی، علی اکبر، آنچه یک انقلابی باید بداند، انتشارات آمال

اشرف، حمید، جمع بندی سه ساله، انتشارات نگاه

تحقیقی بر جنبش کمونیستی در ایران و مقالاتی از لنین، انتشارات ستاره سرخ

مؤمنی، حمید، پاسخ به فرصت طلبان، انتشارات م- بید سرخی

پویان، امیز پرویز، ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا.

گفتگو های میان سازمان مجاهدین خلق و گروه منشعب از سازمان چریکهای فدایی خلق، سایت اندیشه و پیکار.



## جنبش کارگري و رستاخيز سپاهکل

## علیرضا ثقفی

مهم ترین نقدي که تا کنون به رستاخيز سپاهکل شده عبارت از آن است که این جنبش حرکت عده اي روشنفکر بود که ارتباطي با مردم نداشتند و به عنوان جرياني جدا از حرکت مردم و کارگران و زحمت کشان، محصول عجله و بي طاقتي روشنفکراني بود که طاقتشان از ظلم و ستم رژیم شاه به انتها رسیده بود و مي خواستند در حقيقت با يك راه میان بر مشکل قدرت سياسي را حل کرده و سپس کارگران و زحمت کشان را به دنبال خود بکشند.

در این جا من مي خواهم مسئله را از دو جنبه بررسی کنم يکي به لحاظ شکل و ارتباط فیزیکی و ملموس با جنبش کارگران و زحمت کشان و دیگری به صورت محتوایی، اجتماعي و روند رو به گسترش تضاد طبقاتي.

در هر دو مورد فوق بحث ما يك بحث تاريخي است که در مقطع زماني خاصي مورد بررسی قرار مي گيرد و تعميم آن به مسائل امروز، مجالي ديگر مي خواهد که در آینده اگر فرصتي بود به آن خواهم پرداخت.

این امر مشخص است که میان شکل کار و محتوای حرکت ارتباط جدایی ناپذیر وجود دارد و نمی توان آن ها را جدای از یکدیگر مورد بررسی قرار داد اما این رابطه شکل و محتوا و تاثیر متقابل آن ها در پدیده هاي اجتماعي مسئله اي است که تنها با شناخت دقيق و همه جانبه شرايط امکان پذیر است. که در این نوشته سعی بر این است تا نقدهای این حرکت مورد بررسی قرار گـرفـت.

اولین مسئله مورد بررسی وضعیت جنبش کارگري در آن دوره است.

جنبش کارگري تا قبل از کودتاي 28 مرداد 1332 از رشد و بالندگی بسیار خوبي برخوردار بود به گونه اي که شوراي

متحده کارگري يکي از قوي ترين جنبش هاي کارگري در سطح منطقه بود. مبارزات کارگران در سال هاي 32-1320 آن چنان قدرت و عمقي داشت که حتي امروز پس از گذشت 60 سال از کودتاي



خود را براي سرکوب جنبش چپ و کارگري به کار گرفت، و در حالي که تعقيب و شکنجه ملیون و طرفداران نهضت ملي خيلي زود تمام شد، اما تمام نيروي کودتا براي سرکوب و کشتار نيروهاي چپ کارگري به کار گرفته شد، و حتي از نيروهاي ملي کساني مورد خشم و غضب بيشتري قرار گرفتند که به نيروهاي چپ و کارگري نزديکتر بودند، همانند زنده ياد دکتر حسين فاطمي و يا کریم پور شيرازي مدير روزنامه شورش، که مشخصا افکار چپ و ضد سرمايه داري داشتند. (1)

در نتیجه خيلي نياز به کنکاش نيست تا آن که درك کنیم که کودتاي 28 مرداد مسئله اصلي اش سرکوب جنبش کارگري و چپ بود که پي گيرترين مبارزان ضد امپريالستي و ضد سرمايه

داري بودند. و در اسناد بسياري نيز آمده است که کودتاي 28 مرداد به خاطر ترس از به قدرت رسيدن نيرو هاي چپ و کارگري بود. بين نيروهاي چپ و کارگري در آن دوره از يك طرف و نيروهاي ملي و طرفدار ملي شدن صنعت نفت از طرف ديگر، تا قبل از 30 تير 1331 شکاف و اختلاف نسبتا زياد بود و

در مواردی نيروهاي ارتجاعي از يکي عليه ديگري استفاده مي کردند، و آن وحدت لازم در میان آنان به صورتي نبود که نيروهاي ارتجاعي احساس خطر کنند. اما پس از 30 تير 1331، این نزديکی میان نيروهاي چپ و جبهه ملي زياد تر شد. و همين امر چنان وحشتي در مرتجعین ايجاد کرد که همه آنان عليه این دو نيرو متحد شدند. برخوردهای سال هاي بعد از کودتا نيز نشانگر همين امر است.

در حالي که به فاصله کمی از کودتا برخي از ملیون مورد غضب قرار گرفته رها شده و برخي نيز به زندان هاي کوتاه مدت محکوم شدند اغلب نيروهاي ملي همکاري

28 مرداد تمام آن ها که به بررسی تاريخ آن زمان پرداخته اند و تمام آنان که هنوز آن دوران را به ياد دارند، بر این اعتقادند که این قدرت جنبش کارگري اگر به درستي به کار گرفته مي شد، توان جلوگیری از کودتاي 28 مرداد را داشت.

در این جا وقتي از جنبش کارگري صحبت مي کنیم مجموعه جنبش چپ و کارگري است که آن زمان در صورت حزب توده و شوراي متحده خود را نشان مي داد. براي اثبات این امر نياز به آوردن فاکت هاي زياد و يا استدلالات پيچيده نيست. کافي است سري به منابع مستقل آن دوره زده و يا حتي محاکمات دکتر محمد مصدق را به دقت مطالعه کنیم که در آن قدرت کارگران و نيروهاي چپ در آن دوره به خوبي آشکار است.

اما به همان ميزان که جنبش کارگري و نيروهاي چپ به قدرت بزرگی تبديل شده بودند، کودتاي 28 مرداد نيروي اصلي

کارگران کشته شده و تعداد زیادی زخمی در صحنه های نبرد کارگران و ارتش شاه برجای ماند. هر چند کودتاگران در صحنه نظامی پیروز شدند ولی در انتها مجبور شدند در برابر خواست کارگران عقب

نشینی کنند. اما آن کشتار کارگران و عدم حمایت بخش های دیگر جامعه از آنان و همچنین انفعال نیرو های چپ و کارگری

در کودتای 28 مرداد، جو یاس و نا امیدي را بر جریان چپ و کارگری حاکم کرد که تا سالها بعد ادامه داشت.

یکی دیگر از درخشان ترین مبارزات کارگران در زمان شاه راه پیمایی کارگران جهان چیت از کرج به تهران بود که در سال 1352 اتفاق افتاد. هر چند در این راه پیمایی میان کارگران و نیروهای ارتش کودتا در کاروانسرا سنگی درگیری شدیدی به وجود آمد و تعدادی از کارگران کشته شدند اما این درگیری تاثیری مستقیم در تضعیف رژیم کودتا داشت به طوری که برای اولین بار پس از کودتا جنبش چپ دانشجویی که تحت تاثیر مبارزات سیاهکلی ها بود نیز به حمایت از کارگران جهان چیت برخاست. و این دور جدیدی از مبارزات کارگری بود که گسست قبلی را از میان برمیداشت.

در نتیجه به لحاظ شکلی میتوان چنین گفت که کودتای 28 مرداد اساساً کودتایی بود علیه نیروهای چپ و کارگری و آن بخش از میلیون و از جمله دکتر مصدق که پس از 30 تیر 1331 هر روز با چپ ها و نیروهای کارگری پیوند نزدیک تری پیدا می کرد. زیرا هم نیروهای چپ و کارگری و هم مصدق و نیروهای چپ جبهه ملی دریافته بودند که تنها با اتحاد یکدیگر است که می توانند آزادی و استقلال را به دست آورند و از این نوع بردگی نظام سرمایه داری و قدرت های

شد، اما از پای ننشست و در دوران پس از کودتا به خصوص تا سال 1338 که کشتار کارگران کوره پز خانه ها و کارگران نساجی اصفهان صورت گرفت همچنان ادامه داشت. گرچه از فردای کودتا

اعتراضات پراکنده در تمامی مناطق کارگری ادامه داشت اما از مهمترین آنان اعتصاب سراسری کارگران کوره پز خانه ها در خرداد ماه 1338 بود. آن ها

خواهان افزایش دستمزد 35 درصدی بودند و در این زمینه هم بستگی کاملی میان کارگران حکم فرما بود. اما مقامات کودتا که از این اعتراض سراسری کارگران به خشم آمده بودند، و گمان نمی کردند که کارگران در برابر قدرت آنان ایستادگی کنند، برای کارگران لشکر کشی کردند، ولی کارگران شجاعانه در برابر نیروهای کودتا ایستادند، در زد و خوردی که میان ارتش و کارگران صورت گرفت بیش از 50 تن از کارگر کشته شدند و صدها نفر زخمی بر صحنه نبرد بر جای ماند. در این نبرد بیابان های اطراف و رامین غرقه در خون کارگران شد و اجساد کارگران در منطقه ای وسیع پراکنده بود. تو گویی که صحنه ای از نبردهای جنگ جهانی بود. درخیمان شاه که میخواستند سکوت گورستان را حاکم کنند در مواردی رگبار مسلسل را به روی کارگران میبستند، هم زمان با اعتصاب سراسری کارگران کوره پز خانه ها، کارگران کارخانه نساجی و وطن اصفهان که در جریان کودتا مورد

تهاجم قرار گرفته و بسیاری از آنان بازداشت و یا اخراج شده بودند، بار دیگر دست به

اعتصابی سراسری زدند و در زد و خوردی که میان آنان و ارتش کودتا صورت گرفت بیش از 10 نفر از

با حکومت جدید را ترجیح دادند (نظیر ملکی، بقایی، کاشانی و معظمی، صدیقی، صالح....) و سرکوب نیروهای چپ و کارگری تا سالها بعد ادامه یافت. اعدام افسران حزب توده و تعقیب و آزار و کشتار فعالان کارگری و یورش به تشکل های کارگری و در چند مورد دستگیری و شکنجه رهبران شورایی متحده کارگری، از آن جمله است. پس از کودتای 28 مرداد بسیاری از فعالان کارگری مورد تعقیب قرار گرفته و کشته شدند که از آن جمله میتوان به افرادی نظیر قازاریان، وارطان ملانصرالله دهقان و ابولفضل فرهی و ده ها فعال کارگری دیگر اشاره کرد. در فروردین ماه 1333 / 35 تن از اعضای شورایی متحده مرکزی که از رهبران شورایی ایالتی تهران این سازمان بودند دستگیر شدند با وجود این مقامات سفارت آمریکا برآورد می کردند که در سال 1334 گروهی از رهبران اصلی که شمارشان نزدیک به 500 نفر می رسد سازمانی از مسئولان اتحادیه را هم چنان حفظ کرده اند. همچنین در بهمن ماه 1333 یعنی حدود یک سال و نیم پس از کودتا، حکومت نظامی موفق به کشف و دستگیری رهبران شورایی متحده کارگری شد. آنها که پس از کودتا توانسته بودند سازمان مخفی خود را حفظ کنند، در راه اندازی چند اعتصاب از جمله اعتصاب کارگران کفاش اهمیت مبارزات کارگری را نشان داده بودند. به همین جهت حکومت کودتا با تمام توان در جهت کشف شبکه رهبران کارگری بود و در یورش بهمن ماه توانست بیش از 50 تن از رهبران کارگری شورایی متحده را دستگیر

کند وزیر شدید ترین شکنجه ها قرار دهد. از آن پس تا سالها بعد مبارزات کارگران به شدید

**در این نبرد بیابان های اطراف و رامین غرقه در خون کارگران شد و اجساد کارگران در منطقه ای وسیع پراکنده بود.**

ترین و جه سرکوب میشد. پس از کودتای 28 مرداد جنبش کارگری به رغم آن که به شدت مورد تهاجم قرار گرفت و سرکوب

کار دشواری است. کارگران غالباً بی این که صدای اعتراض از آنان شنیده شود فاحش‌ترین تجاوزات را به حقوق خود می‌پذیرند“ (اتحادیه های کارگری و خودکامگی ص 352)

اما به لحاظ محتوای مبارزات چپ و کارگری وضعیت به گونه ای بود که سرکوب 1332 که لبه تیز آن متوجه کارگران و زحمت کشان بود.... پس از سرکوب سراسری جنبش کارگری و بخصوص پس از کشتار کارگران در 1338، یک سکوت قبرستانی بر جامعه حاکم کرده بودند، و اعتراض کارگران و زحمت کشان، به صورت حرکت های جمعی تا مدتی در سکوت بود. وضعیت بگونه ای بود که بنابر گزارش سفارت آمریکا یاس و ناامیدی بر همه چیز سایه افکنده بود. این قدرت اهریمن شاه از یک طرف و احساس ضعف کارگران و زحمت کشان و توده های مردم از طرفی دیگر، باید شکسته می شد، تا بار دیگر مردم و زحمت کشان به خودباوری برسند.

امر مهم آن بود که گروه های منسجم و شنفکری و کارگری به راه و روشی رسیدند که ضرورت حرکت در جهت باز کردن راهی جدید برای مبارزه را در دستور قرار دادند. این سکوت گورستانی را که بر قرار شده بود وضع مطلقاً را که کارگران و زحمتکشان در

برابر قدرت مطلق رژیم احساس میکردند، مانع هرگونه حرکت و تشکلی بود. علاوه بر آن در سطح جهانی نیز نیرو های چپ و کارگری تعرضی سراسری را به سرکوبگران سرمایه داری آغاز کرده بودند

که نمونه های آن در امریکای لاتین و خاور میانه مشاهده میکنیم و کشورهایی همانند کوبا و ونزوئلا و نیکاراگونه و برزیل و... مبارزات مساحانه ای را علیه حکومت های دست نشانده آغاز کرده بودند و هم

374 اتحادیه های کارگری و خودکامگی)- در سفارت آمریکا یک هیئت 30 نفره متشکل از 13 آمریکایی و 17 ایرانی پس



از کودتا مسائل کارگری ایران را رهبری می کرد، این هیات مستقر در سفارت آمریکا و وزارت کار بود. در سال 1333 یک رهبر کارگری دست ساخته به آمریکا اعزام شد و تا سال 1340 نزدیک به 600 کارگر در انواع برنامه ها که در ایران و ایالات متحده به اجرا درمی آمد شرکت کردند.

**تاثیر متقابل مبارزات نیرو های چپ و کارگری در ایران و مبارزات جهانی و مقاومتها در برابر تهاجم همه جانبه نظام سرمایه داری، ضرورت حرکتی جدید و مبارزه ای قهرمیز را در دستور کار قرار داد.**

وضعیت کارگران را پس از کودتای 28 مرداد کابیننگهام دیپلمات آمریکایی چنین توصیف می کند: “کارگران عادت کرده اند که سهم اندکی از درآمد کشور را دریافت کنند و متقاعد کردن آنان به این که ممکن است حق دریافت سهم بیشتری داشته باشند

خارجی تا حدودی رها شوند. می گویم تا حدودی زیرا این مسئله مشخص است که با پیروزی نیروهای چپ و کارگری در ایران و با وجود نظام جهانی سرمایه داری چالش ها و مبارزات وسیعی هم زمان در پیش رو قرار داشت. به همان دلیل که کشورهای دیگری که تا حدودی استقلال و آزادی خود را به دست آورده بودند، نتوانستند آن را در طوفان های بعدی چالش با سرمایه داری حفظ کنند، همانند هند و یا چین و یا همان اردوگاه سوسیالیسم آن زمان. اما این مسئله هیچ گونه دلیلی بر آن نمی شود که در آن مقطع نیروهای چپ و کارگری و گرایش چپ جبهه ملی می توانستند حداقل جلوی کودتا را بگیرند. این سوال که در صورت جلوگیری از کودتا وضعیت مردم، امروزه چگونه بود سوالی است کاملاً انحرافی، مگر قرار است مشکلات جامعه بشری یک بار برای همیشه حل شود، چه کسی چنین ادعایی کرده است و به طور قطع اگر جلو کودتا هم گرفته می شد، تنها بخشی از مسائل قابل حل بود، و بخش عمده آن نیز باید در چالش های بعدی تکلیفش روشن می شد، اما می توان گفت که به طور قطع در جایگاهی بهتر از امروز بودیم.

با این حال در دور بعدی مبارزه که برای شکستن جو یاس و ناامیدی از سياهکل آغاز شد نسل جدید نیرو های چپ و کارگری وحدت و همبستگی خود را نشان دادند که تا سرنگونی شاه ادامه داشت .....

از طرف دیگر در کنار سرکوب کارگران نیرو های کودتا و پشتیبانان آنها مبادرت به ایجاد تشکل های دست ساز خود کردند تا مبارزات کارگران و زحمتکشان را به سمت

دلخواه هدایت کنند. اهمیت مسائل کارگری ایران پس از کودتای 28 مرداد آنچنان بود که سفارت خانه های آمریکا و انگلیس با فاصله کمی از کودتا مبادرت به ایجاد تشکل های دست ساز خود کردند (ص

بختانه وارثان این حرکت عظیم نتوانستند میراث سیاهکل را به خوبی پاس دارند که آن نیز خود مجال دیگری میطلبد .....

هر چند نیروهای مدافع سر مایه داری از آن پس تلاش کردند تا بار دیگر دو مطلق را بر قرار کنند و ادعا کنند که بار دیگر



به جزیره آرامش رسیده اند اما از آن زمان تاکنون به رغم کشتار ها و اعدام ها و قتل عام های زندانیان سیاسی در دهه 60 و قتل های زنجیره ای و سر کوبها ، مردم و نیرو های مبارز ، تمام مصائب رنج ها و ستم ها و کشتار هارا تحمل کرده اند ، اما هرگز به دو مطلق باز نگشتند و سکوت قبرستانی را پذیرا نشدند و مبارزات آزادیخواهانه و طبقاتی از آن زمان تاکنون همچنان ادامه دارد .

(1) شعر معروف کریم پور شیرازی :

هرکه افزوده گشت مال و زرش  
زر نبارید از آسمان به سرش  
از کجا جمع گشته ثروت و مال  
یا خودش دزد بوده یا پدرش

تدارک دیده شد تا آنکه آغازی برای شکست این دو مطلق باشد و پس از سالها مبارزه بالاخره در سالگرد

همان حماسه سیاهکل در بهمن 1357 این دو مطلق شکسته شد و توده های مردم دانستند که قدرت

حکومت ها هیچگاه نمیتواند به صورت مطلق دوام آورد و ضعف مردم نیز مطلق خود را میکشند. حرکت هم راستای فعالان کارگری و کارگران و زحمتکشان در ظرف چند سال ثمره خود را بر جای گذارد و با سرنگونی شاه بزرگترین ساز مان سیاسی چپ در عرصه مبارزه ظاهر شد. این ظهور بدان خاطر بود که حرکت آنان تونسته بود تا حدود زیادی بی عملی و ناتوانی نیرو های چپ و کارگری را پس از

کودتای 28 مرداد سال 32 جبران کند. بی عملی و ناتوانی ای که بیشتر معلول رهبری آن نیرو ها بود تا آنکه به کارگران و زحمتکشان مربوط

باشد . اما همین امر يك بد بینی و نا امیدی در کارگران و زحمتکشان و توده های تحت ستم ایجاد کرده بود که با اقدام به شکست دو مطلق از جانب نیرو های چپ و کارگری تا حدود زیادی جبران شد و گرفت آن نتیجه ای را که لازم بود. یعنی آنکه حرکت سیاهکل به لحاظ محتوایی هم راستا با حرکت کارگران و

زحمتکشان برای سرنگونی حکومت کودتا بود . و به لحاظ شکلی شکستن دو مطلق بود که ظاهری و قابل شکستن . اما شور

چنین در خاورمیانه در شکل مبارزات مردم ظفار ، یمن ، فلسطین ، و ترکیه

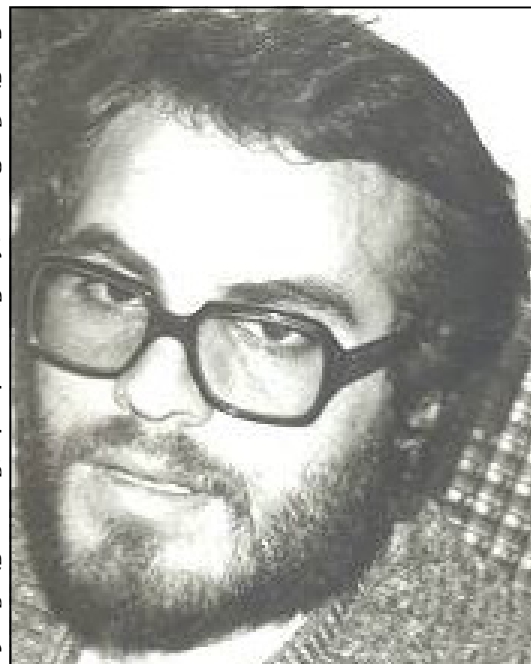
از آن زمان تاکنون به رغم کشتار ها و اعدام ها و قتل عام های زندانیان سیاسی در دهه 60 و قتل های زنجیره ای و سر کوبها ، مردم و نیرو های مبارز ، تمام مصائب رنج ها و ستم ها و کشتار هارا تحمل کرده اند.

و به خصوص مبارزات ویتنام و جنوب شرق آسیا ، خود را نشان میداد.

تاثیر متقابل مبارزات نیرو های چپ و کارگری در ایران و مبارزات جهانی و مقاومتها در برابر تهاجم همه جانبه نظام سر مایه داری ، ضرورت حرکتی جدید و مبارزه ای قهرمیز را در دستور کار قرار داد.

در سالهای اولیه بعد از کودتا . حکومت کودتا تمام تلاش خود را بکاربرد تا آنکه تمام بقایای سازمانهای کارگری و چپ را از میان بردارد و چنین بود که تمامی نیرو های نظام سر مایه داری در جهت ایجاد فضای گورستانی به کارگرفته شدند. با

کشتار کارگران کوره پز خانه ها در ورامین و کارگران در اصفهان.... و با چنین کشتارهایی نیرو های سرکوبگر نتوانستند در چشم توده های مردم قدرت مطلق حکومت و



ضعف مطلق مردم را حاکم کنند. دو مطلق که باید درهم میشکست و جریان سیاهکل از جانب نیروهای چپ و کارگری

## سیاهکل، حماسه یا عشق علی اصغرزاده

من بر آن نیستم از منظر علوم مارکسیستی، فلسفه، منطق و تاریخ و رخداد سیاهکل به تحلیل بنشینم که از فردای 19 بهمن سال 49 تا امروز نوشته اند و تحلیل کرده اند، گروهی نقد مثبت و گروهی نقد منفی، اما تا کنون من ندیده ام که فقط از دریچه عشق و با هدایت دل آن واقعه نقش شود.

عشق عاقبت اندیش نیست، عشق در آن چه حاصل است فرو نمی رود، عشق درد نمی شناسد، زخم نمی بیند، چشم می بندد بر خار و خارا سنگ راه، عشاق اینچنینند.

گفت شرح حسن لیلی می  
دهم خاطر  
خود را تسلی می دهم

سیاهکل ققنوس بود، سیاهکل زایش بود، سیاهکل که نه حماسه، که نه جنگ کار و سرمایه، که ضرب تیشه بود بر سینه صخره، که نقش آفتاب بود در شب یلدای وطن. ققنوس افسانه نیست که در خیال به جستجویش باشیم، ققنوس منم، تویی، ایرج نیری، صفایی فراهانی، گل سرخی و چگواراست. اگر من و تو آن کنیم هر آن چه آنان کردند.

و همه آنان که در دیوار تاریخ نقاش (آخرین برگ بودند) 1. جاودانه زیستند، عاشقانه جان باختند، از عشق آموختند و فرمان از دل بردند. دل دیوانه است و به تنهایی بر سرزمین

تن و جان حکومت می کند، نه بر تن هراس اندازد و نه بر جان دیر مردن می آموزد، دیوانه را چه باک که با لقمه ای نان و جرعه ای آب پای در شوره زار بی انتها

گذارد، و آنان این کردند. در نوزدهمین روز بهمن 49 گل ها را شکستند، پانزده شاخه شکسته در انبوه برف و سیاهی جنگل در زمین فرو رفتند و دگر روز سر از خاک بیرون آوردند و غنچه شدند، غنچه گل، گل پرپر، و باز غنچه و باز گل تا امروز. رویش، زایش، و این شد قصه سیاهکل، دهان به دهان، سینه به سینه، که آرشی آمده تا جان بر پر تیر گذارد و تیر



بر چله (تو می دانی دوست که ایرج نیری فرزندی از سیاهکل بود و در مدرسه روستای شب خسلات از توابع سیاهکل معلم و در سال 59 یا 60 فرزند دیگری از

سیاهکل به نام اورنگ از تعلیم او جان بر سر عشق گذاشت و فدایی شد) 2.

سالیان دور ققنوس هایی بودند. پیشه وری، حیدر عمو اقلی- که بر آتش نشستند و خاکستر شدند، از میان خاکسترشان 53 نفر ققنوس شدند. و به گاه دیگر تقی ارانی سوخت و از سوخته اش حزب توده و از حزب توده- روز به ها و وارتان ها- پر گشودند و بر آتش فرود آمدند

و گاه دیگر سیاهکل ققنوس شد و تا امروز که از میان خاکسترش پرنده هایی پر می گشایند و بر پهنه آسمان سرود (جان من چون هزار فدای خلق میهنم) سر می دهند.

(جان ویلیام کوک یکی از رهبران انقلابی آرژانتین گفته بود، ترجیح می دهیم با چگوارای خطاکار باشم، تا با رهبری حزب کمونیست سنتی و صاحب حق).

دادستان-لاجوردی در جمع زندانیان اوین دهه 60 -گفته بود من باور ندارم که نوشته اید سال 58 جذب فلان سازمان شدید شما از سال 52 آغاز کردید، اما موقعیت وصل نداشتید.

گفته لاجوردی حقیقت داشت. چگونه می توان باور کرد در یک فاصله کوتاه، از 22 بهمن 57 تا 11 اردیبهشت 58 به خاطر بزرگداشت روز کارگر 500 هزار نفر گرد

شمع فداییان در میدان آزادی پروانه شوند. 500 هزار جوان زیر 30 سال از کل جمعیت 2400000 نفری ساکن تهران این جمعیت با این حد سنی یعنی همه مردم

روي پل جواديه در خون در غلتيد. خبر سینه به سینه، در سکوتی با فریاد سفر می کرد. احمد زبیرم جان باخت. پل جوادیه، جایی که ما در نوجوانی برای دیدن عبور قطارها به آن جا می رفتیم، آن روز هم تنی چند از بچه های محل رفتیم، اما نه خون بود و نه خونریز.

باز میدان راه آهن پشت پارک، رضایی کبیر، یکه و تنها تاخت، رگبارش سینه خصم درید و او گریخت، و باز من ماندم و سرگردانی، خیابان هم شد خیابان ستوان چاووشی. من و صدها پرسش.

آرام، آرام من از تخم ققنوس بر رخ سرخ سحر، سحر پاک امید چشم به ناز بگشودم و بدین زایش قصه نور 3 و صلابت دیدم.

جنگل آن روز سپید از برف شد، جنگل آن روز به رزم و عشاق در رقص شد، جنگل آن روز به آواز شد، جنگل آن روز دگر باره سبز شد ستم از راه رسید، سینه عشاق درید، خون چو سیلاب دوید، نقش آن روز بر دل شهر کشید.

نیروی هوایی جوشید، پویان چو تندر غرید، من و سرگردانی، من و صد پرسش. مگر معشوق ز عاشق فقط خون می خواهد؟ بیهوده سخن می گفتم، بیهوده به هر سو می رفتم. جنگل اندر خوابم شد: گفت تخم صدها چون تو در خاکستر ققنوس هایم در اندیشه آغازند. سخن از عشق بگو که عشق را با تیغ ستم گردن خواهند زد. پس از این هر که بهروز 3 شد از جنگل شد هر که در راه شد در جنگل شد. برف جنگل از خون لاله گون شد

-خاک اگر خاک کرامت باشد دهن باغ پر از فریاد است. از شب زرد زمستان، تا سحر، سحر سرخ بهار، فریاد است تا گل سرخ شدن راهی نیست، می توانی گل سرخی باشی، می توانی گل سرخی باشی-4

جعبه جادویی بود و صلابت مردی از تبار سردار جنگل، که نه از مرگ هراسش بود و نه از فریاد باز می ماند. و در کنارش چون او، اما از تبار حیدر عمو اقلی، هردو

مزد مردش را بگیرد هر بار که سنگ بر سنگ می خورد، از میان دو سنگ نام صمد بهرنگی به گوش می رسید. اصغر شنید صمد، صمد، من، تختی.

این تقدیر من بود، همان گونه که اصغر عرب باید شاگرد صمد بهرنگی باشد، من باید در محله مختاری شاپور بزرگ شوم. که رخدادهای چریکی آن جا مرا به سوی سازمان چریک های فدایی خلق بکشاند.

-اصغر عرب هریس از اعضاء فداییان شاخه تیریز بود که به همراه دیگر یارانش علیرضا نابدل، مناف فلکی، بهروز دهقانی به قتل رسیدند-.

### شب تحمیلی دیو شب پرست، صبح سپید و روشن خلق را می بلعید. نگاه های خیره مادران به درهای خانه ها حکایت دلواپسی می نوشت

شب تحمیلی دیو شب پرست، صبح سپید و روشن خلق را می بلعید. نگاه های خیره مادران به درهای خانه ها حکایت دلواپسی می نوشت، هراز گاهی خبر مرگ شاهپر اوج پرواز بر ستیغ البرز، خون دل نقاش بود که بر بوم تاریخ می لغزید و دگر روز، دگر بار چنین می شد. تیر از چله صیاد جلا در دل پر عشق عقاب تصویر رهایی می داد. این شد که عقاب سرود:

شهر شاه هوا اوج گرفت

زاغ را دیده بر او ماند شگفت

سوی بالا شد و بالاتر شد

راست با مهر فلک همسر شد

لحظه ای چند بر این چرخ کبود

نقطه ای بود و دگر هیچ نبود

-قطعه پایانی شعر بلند عقاب دکتر پرویز نائل خانلری-

عشق بر آتش پل جوادیه، تخم نهاد و ققنوسی دگر پرواز کرد. موتور سواری

تهران. اگر تبر نبود که شاخ و برگ این جنگل خلق را هرس کند امروز فدائی خلق همه مردم ایران را به گرد خود داشتند. می خواهم از خودم بنویسم تا محور باشم برای آن دریای خلق. - من بزرگ شده کو چه پس کوچه های مختاری شاپور، مسجد قندی، تهرانچی هستم-.

خانی آباد - با فاصله پنج دقیقه پیاده روی تند از خانه ما - خانی آباد در غم فقدان پهلوان تختی به ماتم بود، گوش شکسته های با غرور اما محزون، سر در گریبان داشتند. تنومند مردانی که نشان از ورزشکاری آنها در رشته های ورزشی سنگین بود. بر افروخته، اما باچشمانی پر از اشک. فوتبالیستهای عبور و غمگین که در بین آنها برادران معینی و برادران وطن خواه ساکن همان محله بودند. در میان انبوه ورزشکار، مربی، بازاری، مردم عادی، جوانانی محبوب و سر به زیر، آن ها نیز با نشان دانشگاهی با خشمی مقدس در مراسم ترحیم قهرمان تختی شرکت کرده بودند. من نوجوانی 15 ساله با انبوهی از سوال به راستی در میان آن ها چه می کردم؟ در مسجد قندی دیگ های نذری برای ترحیم به بار بود. زنان با چشمانی پر از اشک در انتظار دریافت نذری، به خانه بازگشتم، ظرفی برداشتم و به مسجد رفتم، پلو و قیمه نذری گرفتم، دگر بار به خانه بازگشتم، مادر غذا را بین 5 فرزند و خودش تقسیم کرد. نمی دانم تخیل من بود یا تلخی مرگ قهرمان، که هر دانه برنج هنگام آسیاب شدن در میان دندان هایم فریاد می کردند، پهلوان، پهلوان.

سال ها بعد در کتاب خاطرات رفیق کبیر مرضیه احمدی اسکویی خواندم که: اصغر عرب هریس در نوجوانی به خاطر تعلیمات معلم روستا، شلوار ارباب را که مادرش به عنوان رخت شوی اربابی، شسته بود از روی بند برداشته به کنار رودخانه می برد، بر تخته سنگی می گذارد و با قلوه سنگی بر آن می کوبد تا شلوار پاره شود تا انتقام رخت شویی بی

افسرده مي شديد؟

2 - سلاح به دست به صف دشمن دليل پيوسته و عشق آفرينانم سپاهکل را به تير مي بستيد؟

3 - کنار عقاب هاي جنگل بر دشمن دد منش حمله مي برديد بي آن که به آخر کار بيانديشيد؟

هميشه تاريخ اين بوده است، آن کس که شکست مي خورد با بي رحمي مورد تهاجم دوست و دشمن قرار مي گيرد. - گفته اند شکست خورده بي پدر مي شود و تو سري خور. - حتي اين قانون شامل حال جلادان تاريخ هم مي باشد. تا روزي که هيتلر بر قدرت بود هيچ دولتي توان اخم بر او نداشت اما وقتي فرو افتاد، - توسري زنان به سويش شتافتند. - هميشه در اندیشه بودم که استالين حق داشت تا قدرت را شخصي کند، ورنه اگر اين نمي کرد شوروي پس از جنگ جهاني جزء سه کشور قدرتمند جهان نمي شد و پاي ميز مذاکرات نمي بود.

فدايي سپاهکل کشته شد، شکنجه شد، اعدام شد، شکسته شد، اما شکست نخورد ولي کسان نبودند تا به پا بوس بدن هاي بي جان آنان بروند. گمنام به خاک تحويل داده شدند.

اي واي بر ما که نمي دانيم خاک با آن پاکان چه کرد. سري بزنيد بر قطعه 33 بهشت زهرا، خاک هم چهره درهم کشيد و مهمان نواز نشد. و اينچنين است که هنوز سنگي بر گور آنان و ديگر يارانشان نيست.

ولي بزرگان من، چشم بگشايد که امروز پس از 43 سال از مرگتان در دل بسياري از جوانان دوباره متولد شده ايد. عزيزان عاشق امروز شما روبه روي من نشسته ايد. من در چهره پسرانم تصوير حميد اشرف مي بينم، در چهره دخترانم صلابت زهرا به کيش را مي بينم. وقتي جوانان به تحليل سياسي زبان مي گشايند،

تهران جلسات پرسش و پاسخ داشتند و از سپاهکل و سال هاي پس از آن مي گفتند، و اين آغاز زايش خلقي شد که از سپاهکل فقط نامي مي دانستند. قطره هاي خون ياران سپاهکل از سال 1357 تا 1365 سيل ها به راه انداخت. عضوهاي جديد، همسرود شدند با عقاب هاي سپاهکل.

ياران، سرمايه با شما در 49 چه کرد؟ با ما هم تا سال 67 آن کرد، تاريخ تکرار شد، کودتاي 32-49، 17 سال در سکوت و کودتاي 57-78، 21 سال در سکوت و اينک گاه طوفان شده است. کوي دانشگاه، فرياد دانشجو، دانشجوي آموخته از سپاهکل، زندان، شکنجه، مرگ، گاه سپاهکل شده است.

همچو فرهاد بود کوهکني پيشه ما  
سینه ما، ناخن ما، تيشه ما

شور شيرين ز بس آراست ره جلوه گري  
هر که از جان گذرد، بگذرد از پيشه ما



از آناني که سپاهکل را به انتقاد نشسته اند سوال مي کنم و جواب را نه به زبان از دل مي خواهم. اگر آن روز کنار صفايي فراهاني بوديد و او ساحي در دستان شما مي گذاشت چه مي کرديد؟

1 - بر زمين مي گذاشتيد و به گوشه عزلت مي رفتيد و به خاطر مرگ آنان

تاختند چون توسن بالدار. اين آغازي بود براي هزاران چون من که به اول بار شنيدم (مارکسيسم، لينينيسم). - گلسرخي آخرين سرخ گل خون آلود، گل شهيد نعره باغستان-5

گلسرخي و کرامت عشق را در دستان فدائي مي جستند و فدائيان از پينه دست کارگران، پاي برهنه فرزندانشان، و از اشک چشمان همسران و مادرانشان.

ديگر نپرسيدم، اما جستجو مي کردم تا مارکس را ببابم، که او بود که عشق را در دل فدائيان نهاده بود.

بر بام خانه اي در انتهاي خيابان شمشيري، سه راه آذري، ققنوس ها بر آتش بنشستند. 5 هفت ققنوس خاکستر شده هفت تخم، نه که هفتاد هزار، هزار تخم نهادند. تا هر تخمي ققنوسي شود و در خيابان هاي سال 1357 تصوير عشق را و عشاق را بر سر دستان برند و بر آسمان فخر فروشند. و هم آواز شوند که: (يه جنگل ستاره داره جان جان يه جنگل ستاره داره).

عشق يعني بودن در هزار توي درد و رنج

غوطه ور در معدن و نابرده گنج

عشق يعني ليلي، يعني مجنون

لاله هاي خفته در دشت جنون

ما کجا درک چنين معنا کنيم

دل به راهش بر سر رسوا کنيم - شعر از نويسنده-

17 شهريور سال 57 حکومت پهلوي لرزيد و بخشي از دژ به ظاهر تسخير ناپذيرش فرو ريخت. در اندک زماني کوتاه پياده روهاي روبه روي دانشگاه تهران با چاپ کتب جلد سفيد انباشته شد. هر کس به قدر توانش مي خريد و لا به لاي صفحات آن ها به دنبال گمشده خود مي گشت. من همسفر قافله خلق، خريدم و خواندم.

فدائيان خلق خارج از زندان در دانشگاه

می بینیم ققنوس های پس از کشتار دهه 60 پی نویس ها:

1 - آخرین برگ از قصه های کوتاه اهنری نویسنده آمریکایی می باشد. دختر بیماری که در کنار پنجره اتاقش درختی بود که در زمستان سرد تنها یک برگ بر شاخه هایش باقی مانده بود و دختر می گفت اگر آخرین برگ بیافتد خواهم مرد. پیرمردی نقاش در عیادت آن دختر پی به این مسئله برد. در تاریکی شب پیرمرد وسایل نقاشی و نردبانی را برداشته و در روی دیوار مجاور خانه دختر برگگی را تصویر می کند. دختر صبح که از خواب بیدار می شود برگ می بیند و از مادرش طلب صبحانه می کند و حالتش رو به بهبود می گذارد آخرین برگ هرگز از درخت نیافتاد، اما پیرمرد در اثر سرمای شب دچار ذات الریه شد و پس از اتمام نقاشی به خانه برگشت و تا صبح فوت کرد و از عشق تفسیر تازه ای کرد.

2 - اورنگ عبدالله زاده جان باخته فدایی تحصیل کرده آمریکا که اجازه دفن جنازه اش را در قبرستان سیاهکل ندادند و پدرش او را در حیاط خانه به خاک سپرد.

3 - ایرج نیری: نیر به معنای نور. بهروز دهقانی 11 روز به دست مزدوران پهلوی شکنجه و به قتل رسید.

4 - کرامت دانشیان همزرم گلسرخي که سال 52 اعدام شد. قسمتی از دکلمه گلسرخي که پس از سال 59 به صورت نوار صوتی انتشار داده شد.

5 - سال 54 قتل عام حمید اشرف و 6 فدایی دیگر

6 - تاریخ 30 ساله بیژن جزنی جلد 1: که نوشته بود تنها آقای خمینی می تواند توده وسیع مردم را بر ضد حکومت محمد رضا پهلوی آماده مبارزه کرده و به خاطر داشتن پایگاه مردمی مبارزه اش به پیروزی منتهی شود.



عقل در این واقعه حاشا کند  
عشق نه حاشا که تماشا کند

اندک شیردلان پس از مرگ هر فدایی زیر لب زمزمه می کردند- یادتان جاوید- و من، بی مقدار ترین شاگرد کلاس شما، این زمزمه را امروز به فریاد می شنوم. نه، نمی خواهم از شما فداییان بت بسازم که بت سازی همان جهل است، اما برای تولد دوباره و چند باره شما، یادمان خواهم گرفت که شما معلم بودید، شمع وجودتان چون خورشید می درخشید، شما صاحب علم بودید، شما در راه رهایی خلق ایران واله و عاشق و شیدا بودید. یادتان همیشه جاوید.

مسعود احمد زاده، امیر پرویز پویان، بیژن جزنی، علیرضا نابدل، مرضیه احمدی اسکویی، و همه متفکرین فدایی را تداعی می کنند. چه مزدی خواست چریک سیاهکل از ایرانی و تاریخ ایران؟ با این که می دانست شکست می خورد، حتی پیروزی هم نمی توانست مرد جنگل را بر مسند حکومت بنشانند6

نفرین زمین بر شما که با نوشته های غلط اندوه مادرانمان را به مصیبت تبدیل کردید، و سرخوش به میخانه اوباش رفتید و مست بیرون شدید. تو با شعبان بی مخ چه فرق داری؟ او قلم به دست داشت تو قلم. او تیغ بر تن ها کشید تو قلم بر مغزها فرو کردی. او چون پدر تاجدارش در غربت مرد و تو نیز در قلب ما مرده ای. قلم بر زمین بگذار و بر سرت مشت کوب، که تو گلولة شلیک شده سرمایه ای.

(درد از حصار برکه نیست، درد زیستن با ماهیانی است که فکر دریا به ذهنشان خطور نمی کند)

مادر عزیز، فدایی خلق عزیز سرمدی را در گرد هم آبی سازمان در زمین چمن دانشگاه تهران دیدم. با چهره فرتوت بانویی میانسال، اما پر تلاش

چون جوانان. بوسه بر خاک پایت، چه یلی زاده ای مادر. فدایی خلق احمد خرم آبادی برای مادرش از زندان نامه می نویسد و می گوید: مادر پسرت عاشق شده است، جشن عشق برپا کن. مادر می پرسد آن سفید بخت کیست؟ احمد می گوید هموطنانم. فدایی که نه عاشق بود، بل خود عشق بود، چگونه می شود بدون عشق به مسلخ رفت. عشق را فدایی تفسیری دوباره کرد.

کارگر معشوق، زحمت کش معشوق، کشاورز معشوق، و هرآن که محروم معشوق، این همه معشوق عاشق می خواهد. فدایی جنگل سیاهکل عاشق، زایش کرد و دیدیم ققنوس های پس از 49 را، و دیدیم ققنوس های پس از 57 را و امروز



## لحظه مناسب

## آذر عباسی

”لحظه ي مناسب“ مفهومي متافيزيكي خواهد بود مگر آنکه عناصر انقلابي در هر لحظه از مبارزه خویش به ضرورتهاي تاريخي پاسخ مناسب دهند.“  
امير پرويز پويان

بياييد سفري در تاريخ انجام دهيم؛ برگرديم به سالهاي نه چندان دور، سالهاي که جنبش مترقي ايران بدون پشتوانه تشکيلاتي و بدون چشم‌انداز واضحي در بن‌بست قرار دارد. ديگر اميدي به تغيير حکومت از طريق شيوه‌هاي رفرميستي و پارلماناريستي ممکن نيست. کوچکترين آزادي‌هاي سياسي از مردم دريغ مي‌شود، کمترين امکان تبليغي از طرف ساواک و دستگاہ عريض و طويل رژيم شاه به سخت‌ترين شکل ممکن سرکوب خواهد شد و... تمام اين‌ها نيز توسط رژيمي نامشروع و برآمده از کودتاي امپرياليستي-ارتجاعي 28مرداد بر جامعه تحميل مي‌شود. کارخانه‌ها به شدت توسط پليس و مزدوران حراستي کارخانه‌ها زير ذره‌بين امنيت قرار دارد؛ اين‌ها را بگذاريم يك طرف، احزاب و جرياناتي هم که موجود هستند

تماما به مشاطه‌گري با حکومت و يا قدرت‌هاي خارجي مي‌پردازند، در واقع يك بن بست همه‌جانبه تمام بستر

سياسي ايران را فرا گرفته است. حال بياييم چندسال جلوتر، انقلابيوني که در سخت‌ترين شرايط از همه هست و نيست خود گذشته‌اند و به مبارزه‌اي بي‌امان با رژيم دست زده‌اند، تعرض را به جامعه نشان مي‌دهند و رژيم را زير ضربات خود گرفته‌اند. اينجاست که بايد از خود پرسيد

کدام شرايط براي نيروهاي مترقي مطلوب‌تر است؟

بياييد از خود بپرسيم:

فدايي کيست؟

فداييان افرادي بودند که براي بهبود

وضعيت مردم و بالاخص کارگران و زحمتکشان از همه زندگي خود گذشته‌اند

**”لحظه ي مناسب“ مفهومي متافيزيكي خواهد بود مگر آنکه عناصر انقلابي در هر لحظه از مبارزه خویش به ضرورتهاي تاريخي پاسخ مناسب دهند.“**

خود ديدند.

از سوي ديگر فدايي در يکي از بحران‌هاي مهم جنبش کارگري جهان چشم گشود.

بحران دروني جنبش چپ بين‌المللي و درگيري بين چين و شوروي، در ميان

مبارزه بي‌امان

انقلابي برعليه

استعمار و

امپرياليسم. در آن

زمان نيروهاي

موجود در جنبش

کارگري ايران در

بين قطبهاي موجود به دنبال اردوگاه

مي‌گشتند اما فدايي در پي اين موضوع

نرفت، مساله‌اي که بعدها با زير پا گذاشتن

آن جنبش فدايي با ريزش بزرگي روبرو

شد و آن جريان موسوم به اکثريت از پي

آن آمد.

فداييان تلاش بسياري داشتند که حتي در

برخوردهاي محدود خود با مردم صادقانه

برخورد کنند و حتي به قيمت مرگ چريکي

هم اين برخوردها تمام شد. همه مي‌دانيم که

در حين مبارزه مسلحانه هر کس و از هر

جايي به نيروي دشمن ياري رساند و قصد

آسيب زدن به نيروي مبارز را داشته باشد

بايد توسط چريک به‌سزاي اعمالش برسد و

کشته شود، اما فداييان بارها از انجام چنين

عملي شانه خالي کردند. مهم‌ترين مثال قابل

ذکر مساله دستگيري رزمندگان سپاهکل

است. فداييان در مناسبات دروني خود نيز

سعي مي‌کردند صادقانه برخورد کنند، از

همين روست که مي‌بينيم انتقاد و انتقاد از

خود يك رويه عادي و جدي درون

سازماني بود، بدون اينکه کسي از انتقادات

رفيق هم‌رزم خود ناراحت شود، اين مساله

نيز همان چيزي بود که بعد از انقلاب زير

پا گذاشته شد و منجر به انشعابات مختلف

و بي‌دليل در اقليت و بعدا قائله گاپيلون شد.

و به مبارزه مسلحانه با رژيم پهلوي دست

زده‌اند. فداييان مبارزه خود را از سپاهکل

در گيلان آغاز کردند و سپس در حد توان

آنرا به سراسر ايران بسط دادند، اما آن

چيزي که کنه اندیشه فدايي و مرام فدايي

بود نه سلاح و نه خانه تبليبي بلکه تعهد آنها

به تغيير وضعيت زحمتکشان بود. کافي

است يکبار آثار پويان و احمدزاده و جزني

را حتي به‌صورت گذرا بخوانيم تا متوجه

شويم آن چيزي که فداييان را به مبارزه

مسلحانه کشاند، تحميل شرايط خفقان رژيم

به جامعه و از اين رهگذر به اپوزيسيون و

روشنفکران بود. پويان در جزوه ”رد

تئوري بقا“ توضيح

مي‌دهد که براي آنها

دو راه باقي مانده

است، يا دست زدن

به مبارزه مسلحانه و

يا انفعال. پس مبارزه

مسلحانه انتخاب فداييان نبود، آنها نيك

مي‌دانستند که زندگي مخفي چريکي چه

ميزان مي‌تواند آنها را از توده‌ها و طبقه

کارگر دور کند اما موضوع اين است که

آنها قبل از مخفي شدن هم براي ارتباط با

طبقه کارگر تلاشهايي انجام داده بودند که

موفق نشده بودند لذا چاره را در دست زدن

به مبارزه‌اي بي‌امان با فداي هست و نيست

**انتقاد و انتقاد از خود يك رويه عادي و جدي درون سازماني بود، بدون اينکه کسي از انتقادات رفيق هم‌رزم خود ناراحت شود.**

در تمام ابعاد زندگی خود انجام می‌دهد و توانایی جلب اعتماد کارگران و زحمتکشان را دارد.

سیاهکل کجاست؟

سیاهکل منطقه‌ای در استان گیلان و نزدیک شهرستان لاهیجان است. سیاهکل جایی است که فداییان اولین عملیات نظامی خود را از آنجا و از حمله به پاسگاه این منطقه آغاز کردند. این حمله گرچه از نظر نظامی شکست خورد اما سرآغازی شد برای يك مبارزه بی‌امان با رژیم شاهنشاهی.

این‌که سیاهکل کجاست صرفاً يك سوال جغرافیایی نیست، می‌توان این سوال را امروز بدین‌گونه پرسید که سیاهکل به معنی سرآغاز مبارزه با سرمایه‌داری و ستم در کجاست؟ این "سیاهکل" دیگر يك منطقه جغرافیایی نیست بلکه يك رستاخیز است. رستاخیز برای مبارزه با نظام ستمگر سرمایه‌داری و رستاخیزی برای مبارزه بی‌امان علیه حکومت اقلیت فرادست بر اکثریت فرودستان و بالاخص طبقه کارگر که این موضوع نیز يك مساله کاملاً بین‌المللی است.

این‌که امروز با تغییر فرم‌های اجتماعی - اقتصادی از مرحله بورژوازی کمپرادور به

دوران بورژوازی مالی و الیگارش‌ی مالی، که اتفاقی جهانی بوده است، دسترنج زحمتکشان و ارتش کار بیش از گذشته مورد یغما قرار می‌گیرد، این تغییر باعث انحطاط هر چه بیشتر مفهوم بورژوازی ملی، و همچنین انحطاط وحشتناک خرده بورژوازی و طبقه متوسط گشته است. در این دوران دیگر مفاهیمی مانند خلق و مسائلی که به هر جهت خواهان کم‌رنگ کردن مبارزه طبقاتی هستند را باید دور

کشته شدن تمامی رهبران اصلی خود توانایی برگراری میتینگ چند ده هزار نفره دارند صرفاً به خاطر مبارزه قهرآمیز در مقابل رژیم نبود بلکه به خاطر خصلت‌های عمیقاً انقلابی فداییان در برخورد با مسائل بود، که این امر نیز بی‌برو برگرد نشأت گرفته از سبک زندگی فداییان است که البته در این نوشته نمی‌توان این موضوع را شرح و بسط کامل داد.

پس کنه اصلی فدایی نه سلاح است و نه



بمب و نه اعلامیه‌های تند، کنه فدایی استقلال، تعهد به مبارزه و طبقه کارگر، فدا کردن همه چیز خود برای رهایی طبقه کارگر، مبارزه کردن در هر شرایطی برای رهایی انسانها.

امروز هم فدایی واقعی آن کسی است که تعهد خود را به مبارزه برای رهایی طبقه کارگر می‌داند و با شیوه‌ای مناسب شرایط امروز دست به مبارزه می‌زند و مبارزه را

فداییان در مقابل نیروهای مبارز دیگر نیز صادق بودند، مثلاً زمانی‌که تحولات درونی مجاهدین خلق منجر به تغییر ایدئولوژی این سازمان شد، فداییان هیچ‌وقت اتفاقات درونی مجاهدین را تایید نکردند و اتفاقاً در بحث بین رهبری دو سازمان بارها حمید اشرف به این موضوع انتقاد کرد.

پس می‌بینیم برعکس آنچه که نیروهای لیبرال و محافظه‌کار جامعه نشان می‌دهند، فداییان خلق معطوف به سلاح نبودند،

فداییان معطوف به مبارزه بودند، مبارزه را هم صرفاً در شکل مسلحانه و چریکی نمی‌دیدند. فداییان تحلیلی از شرایط آن روز رژیم شاهنشاهی داشتند، و در این تحلیل نتیجه می‌گرفتند که باید دست به سلاح برد اما این امر به تمام تاریخ و شرایط بسط ندادند. فداییان اگر دست به سلاح گرفتند و اکنشی به رژیم سرکوبگر شاه بود. يك عنصر دیگر نیز در فداییان وجود داشت که تا به امروز آن‌چنان که باید و شاید مورد بررسی قرار نگرفته است، این اصل طلایی "سبک زندگی" انقلابی و مترقی فداییان بود. فداییان نوعی زندگی را دنبال می‌کردند که در میان تمامی اعضا و هواداران فدایی دنبال می‌شد که تمام جامعه را به تحسین و امی‌داشت، اگر از يك مذهبی یا يك فرد کاملاً

غیرسیاسی هم در مورد فداییان سوال کنید اولین موضوعی که به آن اشاره می‌کنند نوع برخوردها با مردم، با خانواده، با کارگران است. شاید بارها از يك فرد غیرسیاسی هم که يك فدایی در میان آشنایانش بوده است شنیده‌ایم که چه‌قدر با افتخار از فدایی حرف می‌زند و از خصلت‌های آن فرد می‌گوید. فراموش نکنیم اینکه فداییان می‌توانند در روز 21 بهمن 57 و قبل از پیروزی انقلاب و بعد از

ریخت. مساله يك چیز است، آن هم رفع استثمار بشر از بشر.

به هر روي اگر مفهوم سپاهکل را از يك منطقه جغرافیایی به يك مفهوم عملي تغییر دهیم و خواهان این پرسش باشیم که رستاخیز امروز چیست، آنگاه رسیدیم به ریشه اصلي مشکلات کنونی جنبش کارگري و مدافعان رهایی طبقه کارگر.

امروز طبقه کارگر بیش از هر روزي نیاز به آگاهی واقعي دارد، امروز طبقه کارگر بهجاي چريك نیاز به آگاهی دارد. امروز طبقه کارگر نیاز به دلسوز و مرثیه سرا ندارد، طبقه کارگر نیاز به دوستی‌هاي خاله خرسه‌اي شبه روشنفکران خرده بورژوا ندارد، امروز طبقه کارگر بیش از هر چیزی نیاز به آگاهی دارد. آگاهی در مفهوم طبقاتي و مسلح به ایدئولوژی علمي.

فراموش نباید کرد که امروز هر حرکت مسلحانه‌اي در هر کجاي خاورمیانه منجر به جنگي داخلی می‌شود که در ازاي این اتوریته سریعاً به دست نیروهاي القاعده و دیگر نیروهاي سناریو سیاهی مانند سلطنت طلبان می‌افتد، فراموش نکنیم که امروز عمل مسلحانه بیش از آن‌که جاذبه داشته

باشد، دافعه دارد و از همه مهمتر فراموش نکنیم که امروز به دلیل حضور پرقدرت امپریالیسم رسانه و تک‌صدایی در عرصه رسانه عملاً طبقه کارگر را نسبت به مفاهیم مترقي بدبین یا ناآگاه کرده‌اند.

امروز رسانه‌هاي رنگارنگ مسائل را به لیبرالی‌ترین حالت ممکن به نمایش می‌آورند که تماماً باعث تحمیق عمیق‌تر توده‌ها می‌شود، در این شرایط طبقه کارگر از حقوق خود نیز به درستي اطلاع ندارد چه رسد به اینکه خواسته‌هاي ریشه‌اي یا مترقي را بشناسد.

لذا به نظر نگارنده "سپاهکل" امروز جايي است که طبقه کارگر یا دیگر زحمتکشان را نسبت به منافع طبقاتي خود آگاه کند.

علیه لیبرالیسم

لیبرالیسم در جنبش کارگري و دیگر جنبش‌هاي اجتماعي از آن دست پدیده‌هاي

غامضي است که از هر لحظه غفلت نیروهاي کارگري و چپ استفاده می‌کند و خود را وارد هر تشکل و مناسباتي می‌کند. فداییان اولیه به خصوص تلاش بسیاری را برای طرد لیبرالیسم در هر بخش مناسباتي خود می‌کردند اما این تلاش‌ها در نهایت با کشته شدن رهبران سازمان فدایی با شکستی سنگین روبرو شد.

لیبرالیسم صرفاً يك اندیشه سیاسي نیست، لیبرالیسم مجموعه‌اي از رفتار و کنش‌هاست که در نهایت به تثبیت مناسبات تولیدي حاکمه می‌انجامد. سکتاریسم، منفعت طلبی، فردگرایی، ضد کار جمعي بودن و.... از نموده‌هاي لیبرالیسم در برخوردهاي فردي یا گروهی است. از راهکارهايی که می‌تواند از به‌وجود آمدن لیبرالیسم در يك سازمان حزب یا تشکل

### لیبرالیسم را باید در هر تشکل و جمع کارگري از همان ابتدا خشکاند و در تمام عمر يك جریان باید نسبت به وجود آن حساس بود.

جلوگیری کند، انتقاد و انتقاد از خود است و اتفاقاً همین لیبرالیسم و عاقبت طلبی است که بخش عمده سازمان فدایی را تبدیل به یکی از ضد کارگري‌ترین احزاب تاریخ می‌کند.

لیبرالیسم را باید در هر تشکل و جمع کارگري از همان ابتدا خشکاند و در تمام عمر يك جریان باید نسبت به وجود آن حساس بود. لیبرالیسم می‌تواند يك جریان مدعي ترقي‌خواهي به يك جریان مشاطه‌گر و بدتر از هر دشمني تبدیل کند. واقعیت این است که باید هر نیروي چپ لیبرالیسم را در هر پوشش و لباسی طرد و افشا کند. هر کسی دارای خصلت‌هاي لیبرالیستی یا باید خود را تغییر دهد یا باید اخراج شود.

در این زمینه هرگونه تعارفي منجر به فروپاشي کل می‌شود. همین لیبرالیسم مانع گذر فدایی از يك جریان خلقی به يك جریان

کارگري شد و آنرا از يك جریان خلقی به يك جریان (شاید هم چند جریان) ضد کارگري تبدیل کرد. این تجربه‌ایست که جنبش کارگري ایران با درد و هزینه بسیاری پرداخت و باید از ظهور مجدد این پدیده جلوگیری کند. البته به نظر نگارنده کماکان لیبرالیسم در محافل چپ وجود دارد که باید افراد صادق با این پدیده برخوردی جدی به عمل بیاورند.

سخن آخر

فداییان خلق را به‌طور کلی مانند هر پدیده اجتماعي-سیاسي نمی‌توان جدا از بستر خود مورد ارزیابی و سنجش قرار داد. فداییان محصول زمانه خود بودند. هر پدیده‌اي در بستر خود دارای نقاط مثبت و ضعف است. يك نیروي مترقي تحلیلی همه جانبه از پدیده ارائه می‌دهد. فداییان در

عصر خود نقاط مثبت و ایرادات مختلفی داشتند اما کسی که آن‌ها را یکسره به کناري می‌نهد قطعاً با موضوع علمي برخورد نمی‌کند. روش درست در برخورد با مساله گذشته جنبش کارگري این است که نسل جدید نیروهاي چپ باید مسائل امروز خود را بشناسند، با توجه به شناخت امروزي خود تداوم سیاست‌هاي درست گذشته را پی بگیرند، از سیاست‌هاي اشتباه گسست کنند. فدایی صرفاً نه سلاح بود و نه عملیات، فدایی مرامی بود که در دوران خود دستاوردها و شکست‌هاي متعددي داشت، نه می‌توان در خواب پیروزي‌هاي چند ده سال قبل باقی ماند و نه می‌توان صرفاً شکست‌ها را دید. يك نیروي چپ به گذشته خود ریشه‌اي می‌نگرد و این نگرش ریشه‌اي باعث می‌شود که اشتباهات را در ریشه ببینید. نگاهی که صرفاً به گذشته نوستالژیك است، نگاهی جزمی و خرافی است و نگاهی که صرفاً در مقام نفی وارد می‌شود نیز به همین‌گونه ایده‌الیستی است که خب پرواضح است که جزم‌گرایی و ایده‌الیسم در اندیشه يك نیروي مترقي مانند سم می‌ماند.

## کینه

این، منم  
 دهمقان دهمقان زاده می‌گندم زاره  
 بجن زار دشت های شالیکاران  
 تلخی لقمه می‌شکرکاران منم  
 در وطن بی وطنی، از جنس وطنم  
 وطنم:  
 فقر، اشک، حسرت، گرسنگی،  
 من وطنم، وطنم خون،  
 خون هم خشم.  
 دریایی از خشم و نفرت  
 من این منم، من  
 من خشم و نفرت خلقم  
 خلقم اما کینه،  
 کینه اش بادشمن  
 کینه اش منم،  
 مشت بی پروا  
 مشت بی پروای خلقم بادشمن...

## پیکار

ای کاش به جای تیغ های برهنه، نشسته برانده خلق  
 میتوانستیم گل های بشارت دهنده می بهار را  
 برای خلق به ارمان میاوریم؟  
 گل های از جنس تمام شدن  
 تمام تبعیض ها و نابرابری ها  
 ... به سوی بهاری لبریز  
 از انسان های برابر...  
 اما اینک این من و تویم  
 که برای رسیدن بدان بهار بی اتها  
 برای خود گل شدن در قلب خلق  
 باید به پیکار برویم در سیاهی جنگلهای بی امان  
 به کین مسلسل های به رگبار آمده  
 به سوی لبریزترین روزهای خلق  
 باید به پیکار برویم  
 برای نیندیشیدن به نابرابری ها  
 و آرمان شدن آرمان خلق  
 باید به پیکار برویم

خرداد 1386 برای اسکندر صادقی نژاد

خرداد 1384 برای میثاکونک به خون خفته ی خلق امیر پرویز پویان